

تلاوه عسکری

حال را به پسر زیاد بنویسیم شاید صورتی دهد که بخار بر چون توفیر کواری مبتلا نشود حضرت بضرورت
 اندام فادسته میل بست چک کرد و روانه شد و از لشکر شقاوت ازین همسرا شدند و حُرین نزدین از ما
 احراز آمد و گفتنا ایچکین ترا سو کند مبدم بخدا که با این گروه مقابله کنی که کشته خواهی شد حضرت فرمود
 که مرا از مرگ پیشتر بای کشته شدن در راه دین و شهید شدن بجبهه خوشنودی خداوندان و زمان و زمین هم
 از روی مناسبت و من بحکم خدا با این منافقان مقابله میکنم و از کشته شدن پروا ندارم چون حُرین است
 که اشخص حق منابست باطن را می کند و در جنگ کردن شاعی است لشکر خود ملحق کرد بدو با حضرت همرا
 بودند تا آنکه آنحضرت در فصر بنی مقاتل نزول فرمود و از حضرت امام زین العابدین منقولست که چون
 خبر قریب وصول ان امام مظلوم باین آباد لعین رسید حُرین بزید را با حُرین با هزار سوار بر سر راه آنحضرت
 فرستاد و حرکت چون از خانه بیرون آمدم او از مناد پرسیدیم که سه نوبت مراند اگر که ابر شارت با
 ترا به هشت من با خود رفتیم که بنا در حُرین برای او شنیدیم بجنگ فرزند حضرت رسول میرود و مبارزه
 میشود پس حُرین وقت نماز ظهر باین حضرت رسید حضرت بزرگوار خود را فرمود که اذان و اقامه برای ما
 گفت و حضرت پیشتر ایستاد و با هر دو گروه نماز کرد و چون سلام نماز گفت حُرین باین حضرت آمد و
 کرد و گفت السلام علیک ای رسول الله و رحمة الله وبرکاته حضرت جواب سلام او را فرمود پرسید که تو کیست
 ای بنده خدا گفت من حُرین بن زید حضرت فرمود که بجنگ ما آمده با بیاری ما حرکت بخدا سو کند ایضاً زید
 رسول خدا را بجنگ تو فرستاده اند و من بنا میرم بخدا از آنکه محشور شوم از قبر خود بصحرائی عرصت و موت
 مرا بر پای من بسته باشند و دستم زاد کردم غل کرده باشند مرا بر درو مجتهد اندازند باین رسول الله بکجا میر
 بر کرد بسوی حُرین خود که کشته میشود حضرت فرمود از کشته شدنم زانی ندارم و شهادت که سر منایت است
 منتهای امانال دوستان خداست پس حضرت از انجام دادند و در منزل قططانیه نزول بجلال فرمودند
 چون فرود آمدند نظر آنحضرت جریه افتاد پرسید که این خیمه از کیست گفتند از عبدالله بن جرحی است
 حضرت کمر بند او فرستاد و او را پیغام داد که تو در در خداوند جبار خطا و نافرمانی بسیار کرده و اگر تو
 کنی خدا ترا بر این معاصی مؤاخذه نخواهد کرد اکنون ثابت شو و مرا یاری کن تا حد من شفیع تو نباشد در روز
 قیامت ان پیغامات گفت اگر بسیاری تو بیایم اول کسیکه از لشکر تو کشته شود من خواهم بود ولیکن آینه
 دارم که هرگز بطلب کسی نرفتم بر آن لب که او را نیافتیم با شما ان اسب را بگویم
 حضرت روی مبارک را از او گرفتند و فرمود مرا با اسب تو حاجی نیست و گم شده کاثر را آورد خود
 نیکی کرد ولیکن بگریز که نه با ما شوی و نه بر ما بدستی که هر که در واقع حاضر باشد و یاری ما نکند حقتا علی
 او را بر روی دجهتم میافکند و بر او است اول چون از فصر بنی مقاتل بازگردند و ندوی راه رفتند سید الشهدا
 بر روی اسب خواب ریود و چون بیدار شد سه نوبت فرمود **اِنَّ اللهَ وَاَنَا اللهُ وَاَجْعُوْنَ لِحَمَلِ اللهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ**

و هیچ کس از
 من نماند
 که من سید
 نباشد و کما
 ان غلام نامه
 نامم

حضرت علی اگر چون این حالت داشت آمده کرد از پدر بزرگوار استعایم افعال نمود حضرت فرمود که در این وقت بزودی اسب من را خواب بود در خواب دیدم که مردی سوار است و میگوید که این جماعت میروند و منزلت ما ایشان میناید من دانستم که ما را میگویند آن امام زاده عالیقدر گشت ای پدر بزرگوار چو ما بر حقیق از سر چه برافاریم حضرت او را دعا کرد این قول بود از حضرت علی ^{علیه السلام} روایت کرده است که چون حضرت امام حسین از عتبه بنی بالارفت با اصحاب خود فرمود که البته من در این سفر گشته میباشم

گفتند یا رسول الله از کجا دانستی فرمود در خواب دیدم که سگی چند بر من حمله کردند و مرا میزدند و در میان اسکان سگ سیاه و سفیدی بود که پست از آن اسکان بر من حمله میکرد **و سگ معتبر دیگر** از آن حضرت روایت کرده است که آن امام مظلوم میفرمود که پادشاهی برای بنی امیه گوارا نمیشود تا مرا بکشند و البته مرا خواهند کشت و چون مرا شهید کنند بگر این امت اجتماع نماز بحق خواهند یافت و عطا با و غنایم بخور قسمت خواهد شد و اول کبیر که در این امت بعد از نبی و زجر و قهر قتل آوردند من و اهل من خواهند

بود و بعد از من بنی هاشم همیشه در رحمت و عطا خواهند بود تا فایم ال محمد ظاهر شود **و شیخ مفید** از حضرت امام زین العابدین روایت کرده است که آن حضرت میگفت که در سنه کربلا پدرم مظلوم بچشم و شهادت ان حضرت را با دیگر دو میفرمود که خواری و پستی دنیا نزد حق نبره است که سر بچشمی را برای زن زنا بکند

و برایت دیگر از حضرت فرمود که سر مرا برای ولد الزانی بدهد تا بر کشیم بر روایت اول و چون صبح شد فرمود آمدند و نماز با مذا را ادا کردند و سوار شدند و هر چند میخواهند بجانب دیگر بروند لشکر حمانقت میفودند تا آنکه بزمن کربلا رسیدند حضرت پرسید که این زمین چه نام دارد گفتند یا رسول الله این زمین را کربلا میگویند در بعضی روایات اینست که شبی که سید جوانان بهشت از بصره متوجه بجانب قتل روانه میشد سپاه ظلمت چون کفرال ابی سفیان جهان گریشد ^{بود} و آن حضرت چون ابجانات در ظلمات روان که ناگاه بر پشت مرکب آن شاه بیدار دل را خراب بود و اسب روی از جا منحرف نمود **و لغز**

اسب میبیدد در اثر خطر او فرست ز خطر کرد عذر کاروانیان چون پاسی راه رفتند آگاه شدند که در این طریق سعادت پیدائست و بعد از آن کرامت هوایان بکربلا از غیبت ان مظهر اسرار و مصیبت انوار مطلع ساختند پس از آن و فرقتان و اصحاب مخصوص و اهل بیت منصور غمناکی در مقام نقصان آمده مانند کلیم دروادی سرگردان و چون خضر که در ظلمات طالب ابجوان بود به طرف نگران و سراسیمه روان شدند یکی میگفت که ای خورشید امامت ^{تلك} همانا که از جفای قوم مانند عینی از ذراجه با شما شدی و یکی میگفت که ای شما همان کرامت همانا که از سمت ایام محمد و ارج قریب و فقرب مکان کردی آنان که از راه محبت آگاه گردید بودند

و در طلب خواری در راه داشتند میگفتند **مولف** و هنای فادی عشق است و منزل کوی اوست ای خوشا انالک که روی از پیش سوی اوست زامحق گشت ای باران که رفتن در غما او بکربلا

وارد شد حضرت کریم کریم

نمانده دو وادی بخا هرمان گشتند که ما را افعال زاه یافتن بسوی آن پیر دلیل و صفای کعبه
خلیل نبیت عزت ظاهره را باید مطلع ساخت که بجدی محبت آنحضرت بسوی کاروان باز آوردند چون
صفورای دروان علیا جناب زینب خاتون مطلع گردید که نورشجر از نظرهای پنهان و کاروانیان مانند
موسوی آن در تبه جبر سرگردانند آغاز کریمه و زاری و ناله و سقاری نمود و عباس برادر خود را طلبید و گفت
مؤلفه این بود مرحله عشق و خرد چنانست اندرین باد به بر خضر که سرگردانست چون چرخ
بادل پرورد تو در ناله درای تا کند میل سوی قافله از بانگ درای جناب زینب خاتون مقرر
داشت تا کاروان را باز داشتند و این مضمون کاروانیان را مخاطب فرمود **مؤلفه** تا نیاید نه نما
هر سو روید از آن نبیست زانکه زاه سوی حق را غیر او آگاه نیست ای سالکان زاه در راه است و شما
بیزاه میروید در جای خود قرار گیرید و استغاثه نماید تا سازاه نمایان بسویش تا از اید پریشان حال
ان بیکسان اشغول میباشند **مؤلفه** ای آنکه بر حق دلیلی نمودم جناب چرخ را امدوح
خلیل کویت نور گلیم رویت بانوح تو کشتی نجابت باخضر تو چشمه حیات ما گشتند کان پر
ذلیلیم محتاج بمثل تو دلیلم از لطف بسوی ما تو شتاب ما را از وفا و مهر دریاب در مانند کا
در مناخلت و رویدرگاه قاضی حاجات داشتند که نورشجر رسالت و خورشید فلان از وادی ^{بلا} گردانی نمود
کاروانی ظاهره و موید اگر دید **مؤلفه** عیان شد در دل شب آفتاب که با او مهر را کی بوده نای
بطاعت انور خورشید تا مان ز نور روی او ظلمت کپیزان عزت ظاهره از شاهده جمال با کمال شرف
و خندان گشتند و وی براه آوردند تا بکر بلا پر بلا رسیدند **باب سیم در ذکر وقایع کربلا**
مجلس اول در بیان نزول اجلال سید مظلومان و امام مومنان
بوادى کربلا محمد بن عبد الله جعل مولنا از بن السموات والارضين وصيره مفتاح الهداية وسفينه نجات
المؤمنين وارث الانبياء والمرسلين ومبين معجزات خیر النبيين قبل بسيف الاعداء ومع انكوبة
والحسين ودفع في البقعة المباركة التي من جانب الطور الايمن ومحل المحنة والكرامات والبلاء والارض التي
تنتهي بالماء اليماني والسكر بلا ايشعيان کربلا زمینی است که خوف نبیست و چهار هزار سال پیش از کعبه فرید
و از اقدس و مبارک گردانید و همیشه این زمین مطهر و منور خواهد بود تا روز قیامت و چون قیامت شود
کربلا افضل جنتهای بهشت خواهد بود و بهتر منازحت و بلندترین مساکن آن که انبیا و اولیا با شما
خواهند بود کربلا خواهد بود و چون مشیت خوف تمام شدن دنیا و برآیندن قیامت تعلق کرد زمین را
زلزله کرد و ملائکه چند با هم پروردگار زمین کربلا را با آنچه در آن پنهان است برخواستند داشت و بلند خواهند
کرد و از زمین در آنوقت نورانی درویش خواهد بود بسوی که عالم را روشن خواهد نمود و از آن بهشت
خواهند گذاشت و خدا بندگان را و وضو از آن باض بهشت گردانند و آن ارفع و افضل بهشت خواهد بود و در آنجا

ساکن نخواهد شد مگر اولو العزم از پیغمبران و آن زمین در میان روضه شام بهشت خواهد بود و چنانچه بخشد
 باشد مثل افتاب و ماه که در میان اهل زمین میدرخشد و نور اندامهای اهل بهشت زافر خواهد گرفت
 و از زمین ندا خواهد داد که انا الارض المقدسة والطينة المباركة التي تضمنت جسد سيد الشهداء وسيد
 شباب اهل الجنة ابي عبد الله الحسين من زمين مقدس و ترب مبارک که در برداشتم جسد مطهر سيد شهيدان
 و اقای جوانان اهل بهشت **وقال الصادق عليه السلام** ان الله فضل الارض والمياه بعضها على بعض
 فنهما ما تناخرت و منها ما نابت فاما من ارض ولا ماء الا عوفت لترك التواضع لله حتى سلط الله على الكعبة المشركين و ارسل الله
 زمزم ماء اما ما تناخرت و منها ما نابت و ان ارض كبريلا و القران اول ارض و اول ماء الامم من الله و بارك عليه فقال لها تكلمي بما
 فضلك الله فقالت انا ارض الله المقدسة المباركة الثفاء في تربتي و ماتي و لا فخر لي بل خاضعة ذليلة لمن فضل لي
 ذلك و لا فخر علي من روفي بل شكر الله فاکرمها و زادها توابها و اشكرها الله بالحسين و اصحابه رضوان الله عليهم
 حضرت رسالت بفرمانها بد خوشا نجال توای ترب و خوشا نجال کسی که در نوکشته خواهد شد و شاه و لایب بفرمان
 که کربلا معروف است در اسمها چنانچه حرم کعبه و مدینه و بیت المقدس نای آدم صغیر انجاست که آمد و استجابیم خلیل
 بر دژ آمد امواج در نای بلا بکشتی نوح رسیدند و کوفتند از بیخ از جزایم کسیدند از قدم طوفانهای موسی خون
 ریختند و پیوند بساط سلیمان کجاست شهر دلیری در آن زمین مسیح و حواریان و امانع عبور کردید و سگ پسری فرزند
 شیر خدارا دید **صباحا** انجانا د فائمه عشرین زمین انجانا کست عقدش باز یکدگر انجانا بودارستم کور کرد
 روانه پر طعمه و بکلوی شیرین این شهیدین علی سبط مصطفی شاهنشاه جهان کرم مغر بتر شاه مدینه
 باور که کربلا بر سلطان مصطفی کتب رضوی کفر کفتا و در انجاست که سالار کاروان توکل و تقوی در وقت
 تسلیم بنی نصر رسید و نایه افتخار ارض و سما بکربلا وارد گردید **لؤلؤهم** اشعیان نغان حکایات غم قرلت
 آغاز بیخ و محنت سلطان کربلاست دلمای شعیبانه و البحر خون کم و چشمها چشم زلوری برین کم کوم
 حکایتی و نکو کم که چون شود تا ان زمان که دیده و دل بحر خون شود آغاز عشق بازی و دایان کم لب شمه
 بز شرح ز انجام ان کم امیر دژان نیت اگر دیده تو کور بنکر حکونه عشق ز عاشق کند ظهور عاشق **عشق**
 نیندیشد از بلا چون آنکه شد ز شریک و آمد بکربلا سالار دین حسین که آمد صد نیاز تا کشور عراق چنین
 دانست از حجاز بقولی **روز چهارشنبه در و مریک قول چهارشنبه ششم**
 محرم بود که پیر کاروان حجاز و نایب اصحاب نیاز مغر کوبین امام حسین بر زمین کربلا رسید و وارد و عدا کاهها
 کوفتند و پیوی دید مولانا و خاکی دید غیرت افلاک مرغ الحی غزالان دشت جنان در آن چو دیده کلزاری طایران
 ارواح انبیا و اولیا هو ابتر بر چه چون انخفات انقاس انبیا بشامش رسید از اصحاب سعادت ماب خود سپید
 که این زمین دل نشین و منزل محنت بهتر بنا که بصورت شوره زار و معنی کلزار بظاهر خاک و بیاطن افلاک
 انا از نما کوی بشناسد و نام او را میداند شخصی معروضی ای اشرف ذلت که ای دوسر شاخه اشکالات این

درد حضرت بکر بلا

۱۵۲

این زمین را ما ویر می‌نامند فرمود بلی نام دیگر نیز دارد سیاحی عرضه داشت نمود که نام دیگر آن کربلا
چون امام انام آن نام محنت انجام زاشند نشان کربت و اندوه از چین مبدیش ظاهر و اشک حضرت از دینا
حق پیش فرود بخت بر فرمود اینست محل کرب بلا و موضع محنت و عنا و جای ریختن خون شهیدان و پیش
شعبان و مؤالیان **مؤلفه** این وعده گاه ماست که ریزند خون ما ایجا بکام خویش رسد خصم درون ما
بیدار دل کسبست که ایجا رود بخواب در زیر سایه علم برنگون ما در ایحال از دور سواره پیدا شد که
بشکل بجان ایشان مشاقت چون نیز دیک رسید بر حضرت سلام نکرد و نیز دیک حرفت و بر او سلام کرد
و نامه این زیاد لعین را باور داد چون نامه را کسود انملعون نوشته بود که هر جا نامه من بتورسد حسین را فرود
فرود آورد در بیابانی که آب و آبادانی نباشد بر او تنگ گردان و باید که بیک من خبر من برساند که نواطاعت
فرمان من کرده چون حر نامه ان لعین را خواند مضمون نامه را در میان لشکر حضرت نهاد اگر دین را بدین جهتا
بیک این زیاد را شناخت باو گفت که مادرت تمام تو نشیند این چه پیامی است که تو آورده انملعون گفت که
اطاعت امام خود کرده ام و وفا بر بیعت خود نموده ام این مهاجر گفت بلکه معصیت پروردگار خود کرده
و غار دنیا و نار عقاب برای خود مهیا کرده و امام تو از ان امان است که تو بگویم در حق ایشان مینماید که گردان
ایشان را امانان که میخواهند مردم را بسوی آتش و در روز قیامت یاری کرده نشود پس خود را نجاف و دامن حضرت
فرمود که بگذار که در دنیا یا غایب یا محمل دیگر که آب و آبادانی داشته باشد فرود آیم حرکت امیر مردم را نشنا
و حکمی کرده است **مؤلفه** حکم او نمیتوانم کرد زیرا پیشین گفت این رسول الله دستوری ده که ما با ایشان مقاتله کنیم
که جنت ما با ایشان آسان تر است از جنت بالشکر بچید و احصا که بعد از این خواهند آمد حضرت فرمود که من
میخواهم حجت خدا را بر ایشان تمام کنم و ابتدا ایشان بیکه پس ضرورت در آنجا فرود آمدند و سزا و عقمت
و جلال را برای اهل بیت رسالت برآوردند **مؤلفه** همه در کوی شهادت بستن غزالین بار غم در کربلا
افکنند شاه دین حسین باو کاوی ساخت از ام غریبان تا برش اندر او از اشک کلک و نثر روان کسزد و فرس
طرح باغی ریخت در همان تضاد و پشیمان سر و نهاد روی و لهر لب روان سوی جنان بزرگ افشانند در
ان دشت دست روزگار آتش از خون شهیدان دارد و چشم اشکبار اشعیان بار سالار کاروان سعادت
در بیابان سرگردانی افتاد و بر کهر اجتماع که در بر قرار گرفتند **مؤلفه** کلبی بخار و اجاد از لیز و در کار
با مژگان حرکت و غم در میان شوره زار خار جای کل نشست و کل بجای خار ماند خار چون کل شد بجز و کل
مثال خار خار مغلز بان حسین از صرصر جورخشا از کنار جوینار افتاد باوش بر کنار ابدوی روزگار را از آید
دور آید و بیخ آتش کین بین چرمان زد شعله اندر روزگار پس نامه به پسر زیاد نوشتند و حقیقت حال آن حضرت
را اعلام کردند بعد از وصول نامه باین زیادان حرام زاده عرضیه حضرت امام حسین نوشت که شنیدم در کربلا فرود
آمده و نیز بدین نوشته است که ترا امان ندم تا از تو بیعت بگیرم تا ترا نیز داور فرستم چون نامان مسقی بان

جلد اول

۱۵۴

حضرت رسید مطالعه نمود نامزد او فرمود که دستکار نمیشوند گروهی که رضای مخلوق را بسخط انا خلق خریدند
چون رسول جواب نامه را طلبید حضرت فرمود که نامه او را جوابی ^{نویسید} و عذاب الهی بر او لازم گردیده است
چون این خبر با مملعون رسید آن کفر و نفاق مشتمل گردید و عزم عمارت بر آن حضرت ارجح کرد **مؤلف**
بنیاد کفر چنان اثر نفاق افروخت که جمله خرم ایمان عالم را سوخت لواطی ظلم بفرق جهانشان افروخت
کسب کینه بکشدان بیخانی تلفت بساط کفر باوان کینه جوئی چند سران لشکر بیدین خوشتر اطلبید
بزم دشمنی درین صلائی غای داد هر کس شراب غرور بجای داد هر آنکه خورد روی کفر کرد مدعوشش ^{مضطرب}
و اولاد شد فراموش در آن میان عمر ابوسوی خود طلبید امیدوار نمودش بوعدهای نرید با وحکا
منشور کشوری کرد بهای قتل امام انا مراطی کرد **مر و لیسیت** که عمر سعد بخیر لعین را طلبید و تکلیف
امارت لشکر کفر را بان لعین نمود در ابتدای حال آن بدسکال باند پیشه مال این امر فاشده امتناع نمود و گفت
قتل پسر فاطمه امر سهلی نیست و در عهده توانایی و قوه من نخواهد بود و من تاب خصمی جد و بد و مناد و برادر
او را ندادم و چون قبل از این ایالت را با تو فرو بخش نموده بودند این زیاد لعین گفت هر گاه مرتکب عمارت حسین می
شوی رقم ایالت را بر ما بدار کن که بدیگری دهیم آن بد بخت بطمع بزرگ ملک در عقیاب ابدی و عذاب بر مدینه الخبتنا
نموده قبول عمارت فرزند احمد مختار و نو و پدیده کرد و از آن نمود و با چهار هزار کس روانه کرد با لشکر خود حمل
با عسکر و عقل بر او وارد و عسکر بدو جات و در کات کالات خود رسیدند **مؤلف** بکین غمانه ذالینجی
در زمانه می ایچرخ بگذرد این همه بیدار تا یکی در کلستان ال عینایک نهال بود آمد بهار خرمین را
زمانه می یا مصطفی بین تو که امت فروختند بستان خلد ذابتمای ملک ری **از حضرت**
امام محمد باقر علیه السلام مرویست که حضرت سید الشهدا قبل از ورودان جنود مرزد
بگرمی نامه میزاد و خود محمد حقیقه نوشتند که این نامه است از حسین علی بسوی زیاد خود محمد بن علی و هر که نزد او است
از فرزندان بنو هاشم **اقابعد** پس بداند که ترک زندگانی کردیم و دل بر شهادت گذاشتیم و دنیا را چنان
قرار دادیم که هرگز نبوده و آخرت را باقی و ذایم میدانیم و آخرت را بر دنیا اختیار کردیم و السلام و انکاه احتیاجا
مناب را جمع فرموده خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت از آن نمود پس فرمود که کار شما انجامی رسید که می بینید
و دنیا از ما روگردانید و جرعه زندگانی باخبر رسید و مردم از حق بر کشته بر نا اطل جمع شده اند مگر ایمان بخدا
و اعتماد بر وجود خدا را در دنیا باید که از دنیا رو بیاورد و مشتاق لغای پروردگار خود گردد زیرا که شهادت در راه حق
سودت سعادت ابدیت و زندگانی با اسم کاران و استیلائی ایشان برای مؤمنان بجز محنت و عنایت ندارد پس
زهیر بن عقیب رضی الله عنه درخواست و گفت اگر دنیا برای ما همیشه باقی میبود هر آنکه کشته شدن در راه تو بر بقای
ابدی دنیا اختیار کردیم و حال آنکه دنیا را باقی میدانیم چگونه جان خود را از تو مضایقه کنیم پس هلال بن نافع
بجلی درخواست و گفت یا بن رسول الله جد تو رسول خدا پس کشته از منافقان و مشرکان امت جور و ستم و جنای

فارس شد حضرت خیر کبریا

بکشید و با او در مقام یاری بودند و نفاق میورزیدند تا انجناب از دار فانی بجزای باقی در محال
 نمود و بعد از او پدر بزرگوار از ناگهان و نامظان و مانقان کشید آنچه کشید تا بر حجت بزدی و اصل
 کردید و تونیز امروزه باین گروه مبتلا گردیده و هرگز نکشید و سبقت تو نماید بخود ضرر رسانیده باشد
 و نایبیت در دست و عزم صحیح اختیار مشابت تو نموده ایم و بار و مستان تو دوستیم و یادشمان تو دشمن
 پس برین خصم برخواست و گفت ای فرزندان رسول خدا خونم بموت نهماره است بر ما که در کاف
 جناد کنیم و اعضای ما پاره پاره شود و وجود تو روز جزا اشعیر ما باشد و دستکاری شوند گروهی که فرزند
 پیغمبر خود را ضایع گذارند و او را یاری ننمایند افسان خواهد بود در قیامت برای ایشان مگر
 عذاب الیم و حسرت و ندامت در جحیم پس حضرت سید الشهدا ایشان را دعا کرد و بسوی اهل بیت و فرزندان و بنا
 خود عسرت نظر کرد و دست بدعا برداشت و گفت خداوند ما عسرت پیغمبر تو ایم ما را و اوندند و اولاد کردند
 حرم حید خود و بنی امیه بر ما تعدی می نمایند خداوند انور حق ما را از ایشان بگیر و نصرت و یاری ده ما را و بر
 گروه ستم کاران پس فرمود که مردم همه بندگان دنیا میباشند و دین را بر زبان خود جاری میگردانند و خواهان
 میان میاید دین داران خدا طلبان بسیار کنند و دیگر شد عمر بن سعد علیه اللعنه با چهار هزار منافق عیند
 بکر بلا رسید و در برابر لشکر امام سعید فرود آمدند و قره بن قیس را طلبید و خواست که بر سالت بخدمت حضرت
 فرستد چون آن نامرد از آنها بود که نامه بحضرت نوشته بود قبول رسالت نکرد و بهر سالت اندر و سالتی لشکر
 که میگفت که باین علت با ما میگردند زیرا که اکثر از آنها بودند که نامه بحضرت نوشته بودند و حضرت را بر آن طلبید
 بودند پس کثیر بن عبد الله که ملعون شجاع بچینی بود برخواست و گفت هر رسالت که بحسین داری بگو
 تا من بر شامم و اگر خواهی او را بقتل بر شامم و سرش را برای تو میآورم و عمر گفت این ذاتی خواهم ولیکن برو نزد
 او و پس بری چه باین دنیا آمده ام ملعون متوجه لشکر انور گردید و حضرت تا ارشادت از او شناسند
 کردند بر سر راه او رفتند و گفتند هر چه خود را بگذار و نزد پات امام برو و ملعون قبول نکرد و بارگشت پس عمر
 سعد علیه اللعنه قره بن قیس را فرستاد چون بخدمت حضرت رسید تبلیغ رسالت از همین کرد حضرت فرمود
 که اهل دیار شما نامهای بشمار نوشتند و بمبالغه بسیار مرا طلب کردند اکنون اگر مرا میخواهید بر سر مردم چون
 قره بن قیس را زاده مرا بخت کرد چیب بن مظالم گفت دای بر تو ایضاً از امام بخور و میگردانی و بسوی ظالمات
 میروی و تو بیک پدزان او هدایت یافته و او را نصرت میکنی این بی سعادت گفت جواب پیام او را بر مردم رسید
 از آن فکری بکنم چون خبر حضرت را بر ما شنید عمر گفت امیدوارم که خدا مرا از مخاریب و مضالمه او نجات دهد پس نامه
 بر سر زاده نوشت و حقیقت حال را عرض کرد از این بداصل چون نامه را خواند گفت اکنون که چنینکال ما در
 بند شد است او را ما میکنیم مرکز چین نخواهم کرد و برایت دیگران ملعون را ضعیف شد و شمر زنی بخوش حرم
 زاده او را ایشان کرد پس نامه بر نوشت که بر حسین عرض کن که او و اصحاب او بر زید سبقت کنند بعد از آن آنچه

وایم فراز که چنان خواهم جواب نامه بجز رسیدن آن ملعون نوشته بود بخدمت حضرت عرض کردیم
 که میدانست احتمال ندارد که آن حضرت بر سبب یزید بلید زاجی شود و چون این زیاد جواب نامه عمر سعد
 نوشت بمجدد ز آمد و اصل کوفه را طلبید و بر منبر درآمد و گفت ایها الناس انما السفیان الامکان کردید
 که یاد و ستان چه نواز شما میکنند و عبت پروری یزید را امید بید و مرفر فرموده است که عطاهای شما را
 گردانم و شما را با انعامات قافر امتیاز دم و اگر برید بچیک دشمن او حسین بن علی پس اطاعت کنید بنوازش
 و انعامات او را که دید پس از منبر برآمد و دست بر بخشش و انعام کشود و باهل کوفه اموال بسیاری داد
 و امر کرد مردم را که معاونت عمر سعد روانه شوند اکثران سید پیمان غدار دین خود را بدنیافریختند و مرتکبان
 امر شیع گردید اول کسی که بیرون رفت ثمری بجوشن بود که با چهار هزار کافر بیرون رفت و بعد از آن زیاد
 یزید بن و کابرا باد و هزار کس فرستاد و حسین بن یزید با چهار هزار کس فرستاد و بر و اب حضرت امام زین العابدین
 عبد الله حسین را با هزار کس و شش بن ریحی را با چهار هزار سوار و محمد بن شعث را با هزار سوار فرستاد و نامه
 مبرین سعد علیه اللغه نوشت که همه عسکر او را اطاعت کنند و نوشت که کار را بر حسین ننگ گیرید و خا بل شوید
 او اب فرات خیا نکه خا بل شدند میان عثمان و اب در روزی که او را محصور کردند انحر از راه کوفه یافتند و
 که امیر موثقان بجهت عثمان ملعون فرستاد و او را نشانه گذاشت و موافق بعضی روایات معتبره موسی را سوار و بنیاد
 بندهج نیز عمر سعد علیه اللغه فرستاد این زیاد نامه بر سعد نوشت که برای تو عذری نگذاشتم در اب قلت اشکرتا
 که مرزانه ناشی و آنچه واقع میشود صبح و شام مرخردی و موافق این روایت خود نامسود در روز ششم در کربلا
 جمع شدند بر روی منبر سالکان راه مدایت و عثمان شاه ولایت و اصلان منزل وصال و غار فان معاد
 کال عدت افتد بود هفتاد و دو نفر آنها بکاروان سعاد کت رسیدند و درخت بمنزل گرامت کشیدند و کوهی از
 غنار درونندان بلا گرفتار و عمر و عیالها از راه اضطرار بود و بعضی طریق و فاذا پیوندند و پرده از رخا شاهد
 وصال کشودند یکی سبب این تقاع خزاعیت که سپر خواند حضرت امیر المؤمنین بود و حضرت امام حسن بعد از
 شهادت بلد نام و خود بلقبای آن حضرت را با و بارش عطا فرمودند چون خبر توجه حضرت سید الشهدا آرام
 بجانب کوفه شنید جمعیت نموده روانه شدند در وقتی بنواهی کوفه رسیدند که فاصدحی از این زیاد بجانب لید جا کردند
 میرفت و شعری میخواند که متضمن شهادت آنحضرت بود چون سبب آن شعر شنیدند و از این خود طلبید و از خیمت
 خا استفسار نمود انفا صلا اخبار شهادت آنحضرت را و کرد مستبب خود را از اسب انکند و خندان کریست که پیش
 شد و لحنیات بود ساعقی از که پخاموشند و بنوعی که از باب سپر و نوار میخبر دادند اب نوخید و در جامه خاب
 نخواستید و در مقام خونخواهی آن حضرت بلامتناه شهادت و سعادت الحان یافت یکی دیگر بر ندین مسعود فشت
 بصری است که حضرت سید الشهدا در حین توجه بکربلا فرماید با و نوشتند و بسوی حشر دعوت نمودند
 چون از رسول خطاب مستطاب آن حضرت مباحثه شد قابل بیخیم رجوع بکران بنی حنظله و بنی مگرد الجمع کرده

مخفی و مشهور نماید
 که در عهد امامت سید
 مظلومان و سرور شهادت
 چنانکه اشرار بودند
 اخبار نیز طیار و در
 صبح عتقا و حقو

۲ اطاعت

وقایع بعد از ورود

۱۴۱

چگونه است حسب و نسب استقامت رای من ستایش کردند و گفتند تو پشت و پنا منافی و سینه پنا
شرف و اعتبار منافی بزیادین سعود گفت شما را از برای امری جمع کرده ام که با شما مشورت نمایم و از برای
ان امری باری جویم گفتند بفرما که آنچه داریم بیان کنیم و هر چه امر فرمایند اطاعت مینماییم گفت معاویه
و بس مردن او بنیاد جور و طغیان شکسته شده و ارکان ظلم و عدوان از هم ریخته بزیاد پدید شتاب خود
و دیگر دار بعد از او بجای او نشسته است و ان ملعون از علم و برهه باری بهره نداشت و هیچ وجه قابل ریت
و خلافت نیست و حضرت امام حسین که صاحب جنب جلیل و شرف جلیل و درای اصل است و در نای عالم
بی پایان و فضایل و کمالات او احد بیرون است و آنحضرت باین سزاوارست که معدن نبوت و رسالت و
منبع علم و حکمت و در ذات و فتوت و معروفات از عالمیان ممتاز است و هر که از بیعت و معاونت او تقاعد
نماید بقیوت دنیا و عذاب الیم عقبا مبتلا میگردد اول بخی خظله اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و بعد از
ایشان بخی تم اظهار رضا و خوشنودی کردند و بخی بعد گفتند ما در این باب تفکر نموده آنچه ای ما بران قرار
گیرد ترا اعلام خواهیم کرد پس بزید بن سعود عرضیه بخدمت آنحضرت نوشت که فیما بل بخی تمیم و بخی سعد و بخی
خظله را باظهار و انقیاد شما ما بل کردیم و همگی منتظر قدم مسترکتریم و در دیده مکر اطاعت بر همان
بندیم و هرگاه باین صوب شریف ارفاق داری میان خود را نشانار مقدم شریف تومینماییم و اطاعت تلخ خود
لازم مینماییم چون نامه او منظر شریف حضرت امام حسین علیه السلام رسید از دعا کرد و فرمود که خدا ترا در روز
بیم این گرداند و از تشکی روز قیامت ترا هائی بخشد از قضای الهی روزی که او خواست بالشکر خود از بصره
منوجه نصرت آنحضرت کرد و در خیمت اثر شهادت شهیدان کربلا را شنید و جمیع دیگر اطایفه بنی اسد بودند
که چون عسکر عمر در دوشم شهر محرم در زمین کربلا جمع شدند جبیب بن مظالم که وفور لشکر کفار و ادب
انحضرت آمده عرض کرد که قبیله بنی اسد بمنزله یکند اگر خصم فرمایند من بروم و ایشانرا نصرت تو دعوت
نمایم چون رخصت یافت در میان شبجوی قبیله رفت و ایشانرا مواظب شایسته بجا بماندند و بخیتم
نفر از ایشان را با خود برداشت که بخدمت آنحضرت بناورد در اینجا حال منافعی این خبر را بر سر آمد و رسانید
و ان ملعون چهار صد نفر را بر کردگی از رزق بر سر راه اجتماع فرستاد و با ایشان مشغول محاربه شدند چون مردم
قبیله ناب مقاومت ایشان بناوردند منهرم کردیدند و جبیب بخدمت حضرت آمد و احوال ایشانرا بخدمت
حضرت عرض کرد حضرت فرمود لا حول و لا قوة الا بالله مجلس و ^{از آنجا که} **بسیاری بعضی وقایع**
که بعد از ورود جنود کفر بکربلا ناسب عاشورا افتاد الحمد لله الذي جعلنا من اوليائه امام الذي
حببت الله و بغضه بغض الله سعد بن و الاء و شقى من غداة اعدائه اخوان الشياطين و احبائه خير العارفين
شمس الضحى و مصيبا الذي مفر الكونين ابو عبد الله الحسين عليه السلام **مؤلفه** انشاء که جامع صفتانست
مراثی کمال حسن داشت اندر ظلمات دهر جیش آیدست که مایه حیات است قدرش برود و در حقش

و حضرت افزون ز معکاتست بعدش نماز اجماع نازنین قریش نماز از قرانت **مروست** که چون
 در فادی کربلا لشکر آمد انگر ذابره دین را خاطر نمودند عرشا بنیست و قوم سقر عین الحجاج ذابا ناصد نفر
 اب قران تعیین نمود که اصحاب سعادت ما بنیما از بر داشتن آب مانع کردند پس چون تشنه قرانت ^{کمان} قرانت
 الهی را عطش غالب شد نزد فرزند ساقی کوثر آمدند و از تشنه کامی خود شکایت نمودند ^{آن} شبع اضلال کلنگی
 برداشت و بعبق جهنم حرم محترم آمد و نه کام برداشت بجان قبله و در آنجا کلنگ ذاب زمین زد از اعجاز خسر
 تشنه لبان چینه آب شیرینی پیدا شد و آن حضرت با اصحاب از آن آب شامیدند و مشکها و روپها را پر کردند
 پس آن چینه ناپیداشت و دیگر کسی اثری از آن ندید مناضقان این خبر را بان فرو شده چاه طلب چاه یعنی عبید الله
 روسیاه رسانیدند نامه بر نوشت که شنیده ام که حسین چاه میکند و آب بیرون میاورد اگر طالب جامی چون
 نامه من بنورسد کار را بر او و اصحاب او تنگ کن و مگذاز که قطره ای نبوشند تا گشته شوند چنانکه عثمان را تشنه
 گشتند **مؤلفه** مگر ز یاد تورفته است کین بدو چنین که تاکنون تو مذارا نموده بحسین رسد چو نامه
 من از جاشتاب غای زاملت رسالت تو منع ابرقهای در این معامله بکناره دست از ایمان شوی بکفر
 کوثر و تقرب بروج عثمان جوی چون نامه آن روسیاه بکراه رسید کار را بر اهل بیت رسالت تنگ
 گرفت و چون سپاه عطش لشکر شاه تشنه لبان غالب شد امام ناسر از خود عباس را با بیست سوار و بیست پیاده
 بزار افرات فرستاد و میان راه ملال این نافع که از اصحاب سعادت بود با عین حجاج که از موکلین عمر گریب بود
 گفتگوشد و آن حریب مشتعل گردید و اصحاب را آن حضرت مشکهای خود را آب کردند و در جهت نمودند و آب سبزی ایشان
 نرسید و از این سبب عباس را استغای کربلا می نامند پس سرخیل شرف و ان و سالار سرخیز از بیجه تمام حجت خسته
 دست غفلت عمر ز اطمینان که پیاد و میان دو لشکر با تو سخن بگویم و حضرت با بیست نفر از عسکر سعادت از جدلا
 شدند و عمر با بیست نفر آمدند چون نور و ظلمت بر آری یافتند امام حسین عباس و علی اکبر را با خود نگاه داشت
 و بقیه را امر فرمود تا نزد بیت نیاسند و عمر نیز با آن خود را گفت و در شوید و پیشتر حضرت نگاه داشت پس حضرت
 فرمود ای عباس یا بنی مغانله بکنی با اینکه میزانی که من کیستم و سپر کیستم آیا از خدا نمیترسید و اعتقاد بر و جزا
 نداری **مؤلفه** بنیما جانب من تا که کامیاب شوی بنیما که مورد لطف ابوتراب شوی
 بنیما که ناشوی از بیم دشمنی خلاص بنیما که فارغ از اندیشه عذاب شوی انکار پیدا اندیش در انش چون رفت
 جزا سر در پیش ماند که ای علیه آبادی بنیما ایمن میترسیم که خانه مرا و بران کنند حضرت فرمود که من از مال خود
 خانه بجهت تو بنیما میکم گفت هر چه دارم از من بگیرند حضرت فرمود من مزعنه بنیما و تر از آن در حجاز تو دم گفت
 بر عیال خود میترسم الفرض از عذری که داشت آنحضرت هر سخن فرمودند بطریق عذری گذاشت چون آنحضرت
 دید که خانه دنیا را بسوی آخرت در رفعت چنان در وضوح چنان و عیال ^{بلکن} گفتا از اینست ذاکیر سخن بیغیر آن کجایان
 داده و وضیعت انکار فرسین دل اثر نخواهد کرد روی مبارک را از او گردانید و فرمود خدا ترا در دنیا در میان رفت

وقایع بعد از رو

۱۲۳

خاب بقتل رساند و در احوال نیاورد و امید دارم که تمسعی از جهان نبری و بعد از آن که در عراق بسیار خوبی تا
کننده شوی انملعون از روی استهزا گفت اگر کلام نباشد جویم خوب است بر سر ز یاد که کاش نامش کم میبود نامه
دیگر از روی تقدیر بعبیر نوشت که شنیده ام که با حسین و اصحاب او مدارا میکنی و بگو روز جزا افتاده شب با او
صحبت میداری باید چون نامه من بتو برسد بر ایشان بنویسد و ایشانرا مهلت ندهی و تمامی ایشان را بقتل برسانید
و بعد از کشته شدن اسب بدن انتم سوار و اصحاب انحضرت بنوازید اگر چنین کنی نزد ما گرامی خواهی بود و چرا
نیگونی خواهیم داد و الا شمشیر بر زانویم امارت لشکر را با و گذار و **بر وقت شیخ مفید علیه الرحمه**
شمر لعین این نامه را در روز پنجشنبه هفتم ماه محرم آورد چون عمر خواند خدا بدت بر عذاب جزا دهد نکذاشتی که کار
بمصلحت انجامد حسین فرزند علی ای طالب است و هرگز از حق نخواهد شد که مطیع جزا شود تا چاره امانت با او قضا
کرد و کشته این بزرگوار در جهان امتد نجات ندارد **مؤلفه** این نورد و دیده سوگست پرورده دل من
تولست امروز اگر باو نشانیم با خصمی مصطفی چه سازیم شمر لعین گفت من اینها نمیدانم اگر اطاعت نماز
سر ز یاد را میکنی بکن و الا لشکر را بمن گذار انملعون شقی برای محبت دنیا دنی دانسته عذاب باید بر خود
گذشت و شمر را سر زار پیادگان لشکر کرد و عسکر نام مسعود و جنود نام معد و در امر کرد که در و با اصحاب انحضرت
مؤلفه بنکر جهان سکیدین چکار کرد از نورست دیده و نازل غبار کرد یاری نمود با پسر کافر زیاد
خصمی شامزاده حسین اشکار کرد **مرویت** که پیش از آنکه سپاه مخالف هجوم آورد شمر شهر پرز دلت
سید الشهداء آمد و گفت بجانم فرزندان خواهر ما زیرا که ما در بعضی از برادران انحضرت از قبیل او بودند
از این جهت امان از برای ایشان آورده بود و غافل از اینکه انکافرا با اشقاوت مراعات جانب اقربای خود را نمود
حضرت رسالت با اشقاوت چگونه کینه جوئی از قاتلان فرزندان خود نخواهد کرد پس حضرت عباس و عون و عثمان
فرزندان امیر المومنین بیرون آمدند و گفتند چه میخواهی ایما انملعون گفت چون ما در شما از قبیل من است **مؤلفه**
امان دادم ایشان گفتند که خدا ترا و امام لعنت کند ما را امان میدهی و فرزندان رسول خدا را امان نمیکند
مؤلفه من ما بود سپاه حسین کشن خواهیم شد براه حسین در پناه جنود ایمانت مگر او هست
در پناه حسین ای سپاه حسین بپره خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل جانت فرزند بگریزید من رضی و فاطمه
زهرا و کوشواره عرش خداست دست از برادر بچین بزاریم و درو با امام الفاسقین ازیم پیشم امی که پرده در پیش خود
دیدند و تیغ بر روی مبارک او کشیدند آیا با فخر خدا و خصمی مصطفی و علی مرتضی چو خواهر کرد پس نوعی جواب
ان سزا و عذاب زاد او نداد که عداوت بر عداوت و شقاوت بر شقاوت او افزوده خار و خنیف بر کشت **مؤلفه**
چنان با ال احمد کینه ورشد که کفرش بیشتر از پیشتر شد با اولاد علی خندان ستم کرد که ظلمش در همه عالم سر شد
مرویت که انلعین با سپاه کین پیشتر مانده و بیکر امام حسین آمدند و از خورش لشکر مخالف بکوش علیا
جناب زینب خانم و دختر امیر المومنین رسیدند **مؤلفه** خنجر در آمد دید که برادر مظلومش سر زاری غم گذشتند

جلد اول

۱۱۷

بجواب رفته است **مؤلفه** آنکه نور دیده اجناب بود دید حق بین او در خواب بود در دنیا مطلقا
 بیدار دل همشین با خود ام و بای بود زینب خاتون بیالین انحضرت آمد و گفت **مؤلفه**
 انحضرت خواب ناز بجزر ایمنه اهل ناز بجزر بجزر که بخت من بخاید ای بخت تو خسته ناز بجزر
 سحر بیدار دلان دیده کشود زینب خاتون عرض نمود که ای برادر صدای شکر جود و جفا از ان شیعی
 ان امام مظلوم فرمود اینوقت جد خود را محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه ^{برادر حضرت مجتبی} هر دو
 صلوات الله علیهم زاد پدرم که تیر من آمدند و گفتند ایچکین بود این زودی بنی دنیا خواهی آمد چون
 زینب خاتون این خبر وحشت اثر داشتند طبا بجزر روی خود و فریاد و ایلا و افغان و احسنا بلسنگ
 حضرت امام حسین فرمود که اینخواهر گرامی و بل و عذاب برای تو نیست برای دشمنان توست صبر کن و برو
 دشمنان را بر ما شاد مگردان ان حضرت با خواهر خود در مقام دلداری و تسلی بود که تاگاه جناب عباس ^ع
 ان بر کوبه بیضا اس آمد عرض نمود که لشکر مخالف رو بیا نمایند بهر چه رای اقدس اقتضا کند مقرر که از ان قرار
 نمایم **مؤلفه** عباس را در شش عشر اساس آمد بر شاه دین که اینسر و ناس قلب تو بحق و پشت ما از
 قوتت رو کرده بمالشکر بجد و قیاس حضرت فرمود که ای برادر تو از ایشان سوال کن که مطلب شما
 چیست حضرت عباس نایب سوار با استقبال ان جماعت با اقبال آمد فرمود که اینجود ضلالت و ایگرو
 جهالت غرض شما از این شورش و حرکت چیست گفتند حکم امیر شده است که بشما عرض کنیم اگر اطاعت امیر ^{شما}
 شما را نبرد او بر سر و الا با شما جنگ کنیم عباس فرمود درنگ نمانید تا پیام شمارا با امام خود عرض نمایم چون
 عباس پیام ان کرو و ضلالت فرجام را بخدمت امام امام عرض نمود حضرت فرمود که ای برادر اگر توانی انشا
 و اضو کن که بحار بهر زانبره اقرار دهند که امشب و ذی عبادت روز کار خود را اینجا آورم که یک شب فانی منا ^ع
 و تضرع بیدر کافاضی الحجات غنیمت مینماید **مؤلفه** بیداری شیعی آنکس که پرداخت بفرقه خود ^{لوا}
 قرب افراخت الا انحضرتکان در خواب غفلت بیک شکار عری میتوان ساخت ^{عباس بن زید}
 آمد مهلت بکشید استدفا نمود انکار ان مضایقه کردند از لشکر امام خورش بر آمد که اگر کافری از شما
 مهلت طلبد او را مهلت میدهد و بگر کوشه رسول خدا از شما مهلت بکشید مطیبا امتناع مینمایند
 عمر در میان لشکر شقاوت اثر نداد کرد که حسین و اصحابش انکسب مهلت دادیم بر لشکر نجای خود بکشند
 و اگر از قرذای قیامت ^{اندیشه} مینمودند تیغ بر روی فرزند خیر الرسلین مینکشیدند مجلس ^{بسی} **مؤلفه** ^{بسی}
در بیان وقایع شب عاشورا و مجلس شهادت بر روی کربلا
اول در بیان بیداری انحضرت و جناب زینب خاتون و حضرت عباس رضی الله عندهما و اولاد و احقران ^{کربلا}
 بقند ^{بقتل} فی صفتها فرقة عن الرسول و نسبی اولادها طمة البتول و اگر بشما من لیلته فی یومده بیشتر نجوم السموات العلی
 علی الارض النار یر بالاجساد العار یر و العینا من لیلته عند ارتفاع ظلها قطع اعضاء سادات الانام

مؤلفه

وقایع شب عاشورا

ص ۱

وَعظَاءِ امَّةِ الْاِسْلَامِ لَمَوْلَانِ ابْنِ شَبْتِ اَنْشَبِ كِه شَاهِ كَر بَا بیدار بُوَد دِیده غمگیده اوردیم
خونبار بود این شبست اَنْشَبِ كِه اَنْشَاءِ غَرِيبِ كِه سِنَاهِ باغم از حد فزون و غصه بسیار بود این شبست
اَنْشَبِ كِه زهر در قنای خیمش از غم فرزند خود با ناله های زار بود این شبست اَنْشَبِ كِه میگرد از جهات قطع
نظر از روز مندا لقای احمد مختار بود این شبست اَنْشَبِ كِه تاصیح ان شهید شاعر در خیال وصل ^{روز}
جدد گزار بود این شبست اَنْشَبِ كِه عباس علی تاصیح کم پاسبان خیمهای عزت اظهار بود این شبست
اَنْشَبِ كِه مثل شمع سوزان ناسخ زینب بیچاره سوزان بر سر بیچار بود این شبست اَنْشَبِ كِه روز پادشاه از حق
قتلک تنهامیان دشمن خونخوار بود این شبست اَنْشَبِ كِه مادی کاش اندر روزان کشته شدیم خصم خسر
ایزار بود بصحبت ^{کسی} پیداه امث که در شب عاشورا چند تن از خیل عسکران امام زمان تاصیح پید
بودند محضه نیاسورند اول سرور و مظلومان و سید شهیدان بود که تاصیح مستغرق در بای عبادت حضرت
رب العزیز و مشغول تضرع و زاری و تقذیر و تسبیح پروردگار بود و زمانی به هتیه و تدارک و ترتیب الات حرب
اوقات صرف میفرمود لمَوْلَانِ كِه گاه پنجم صفت اند نماز گاه جگدوار دراز و نیاز گاه چون ^{بعضی}
خمش اشکبار گاه چون یوسف بجزت دلفکار گاه امیر فلك مانند روح گاه اشکش برین طوفان
نوح آه عالم سوزان و نار خلیل او کلمه بود و اشکش رود پیل بعد از فراغت از صلوة نافله شب هنگام
بهر سپید لحظه اَنْشَاءِ بیدار دل را خواب بود و گریان دیده گشود و اهل طاهره خود زار بود و خود جمع فرمود
گفت ای غریبیدگان بدانید که درین ساعت در خواب دیدم که سکان چندین من جمله کردند و دران میان سگ
البلق پسین نداده از دیگران خیره کی می نمود و گمان دارم که فاطمه زینب بی بی باشد پس دیدم که حذیم رسول خدا با تو
از اولح مقدس این بیای نزد من آمدند و جدم فرمود که ای نور دیده و ای فرزند مظلوم پندیده اینک مقرر بان
بارگام جلال و برگزیدگان حضرت ذوالجلال با استقبال روح شریف تو آمده اند و انتظار ترا میکشند بقیل
نمانا امشب ^{غایت} نما افطار و با ان حضرت ملکی بود که شبته سبزی داشت انحضرت فرمود که بان الحسین این شبته
که از جانب پروردگار آمده است که چون نوشید شوی خون ترا در این شبته ضبط نماید و نگاهدارد تا دران
وقت که اهل بیت طاهره از حضرت از صغیر و کبیر و جوان و پیر خواهر و برادر و دختر و پسر آغاز ناله و زاری ^{کنند}
دوران کلبن کلشن ایمان هزاران ناله و افغان بر او کردند اما زینب خاتون و ام کلثوم
ن صبوری توانستند کشید و الحی غار شدند که کویا نام نام احمد مختار و جید گزار و در ^{در}
بیت علیهم صلوات الله تازه گردید بر گفتند که ابکاش ما درین ساعت شربت مرگ می نوشیدیم
دیدم جد ما محمد مصطفی از همان رفت و بدد ما علی مرتضی که شهید شد و ما در ما
شافت فرمود و برادر ما حسن مجتبی زهر حفاتناول نمود و چون ما را احقر مقتدر
پناه باز ماندگان بود و دل خود را استکین می نمودیم حال که تو ما را از خود نا امید

جلد اول

۱۵۵

میکرانی دل بکندیم و دیده بر روی که بکشایم و جز تو عمر ما کسیت که نماز ابر و ضربه زرد کوار خود بخواند
اها امام حسین از سخنان جانسوز خوانان گریان شد و فرمود که اگر میکند آشتند خود را بمها که
مخبر آنکندم زینب خاتون گفت این پیشتر دل نماز ابر و روح دارد که زاه چاره از تو منقطع کرید و ناچار
تن پرور داده پس دستهای خود را بلند کرد و کلکونه خود را خراشید او که بیان طاقترا چاک زد و موقت
از سر کشید و بهوش شد سر و در مظلومان برخواست و سر خواهر مهر را بر دروازه گرفت و بزبان خالی
گفت **مؤلفه** این بیکر ضعیفه بایر حال چون کند خود این چنین تشبیه اطفال چون کند این
بلبل که کلین او میرود بنیاد در دام مانده بی بال و پر چون کند پس چندان کلام باشد روان بر هم پاش
نماند که بهوش آمد دیگر ناره اغاز ناله و زاری می نمود **مؤلفه** دیده اش شد جو پاسبان با حسین
لاله زاری شد اشکش دشت دلمان حکین سر بمانان برادر بر ریاض عارضش قطره ها افشانند چشم گریان
حضرت امام حسین فرمود که اینجا مهر بان و ایضا طهر و روان این زینب بقضای خدا راضی شو و بدان که
همه اهل اسما نه از زمینها شربت ناگوار مرگ را خواهند چشید و ساعز فنا از منهای اجل خواهند
کشید جد و پدر و مادر را در آرزو نیارفتند و تمامی از من بهتر بودند زینهار که بعد از تمهات و حرمه و نخواست
و سپنه خالک فسانه و معنی که موجب فقر آخرت شما باشد بزبان نیاوردید پس جمله ایشان را استیاد از متوجه نمیدانست
کردید و یکی دیگر از آنها که در انشب ناصح بیدار و اهل علم مواد را بود حضرت عباس را در ان شب استیاد
که چون پوزانه در دور خیمام احترام میکردید و عجزش مشغول بود **مؤلفه** خیمه چون فانوس است شمع دین
حضرت عباس درش تا بحر پوزانه زانو ای برادر بخدا سو کند که در عالم هرگز برادری بنیادری برادر مانند
حضرت عباس کوشش نمود **از مؤلف است** که از والدین حقیر سوال نموده بودند که در کجاست
شهادی بدو حسین بالاتر است یا در جبهه شهادی و کاب امام حسین در جوابها می کشیده و اشک خونین
از دیده ما باریده و گریان گفته که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مانده است که در روز قیامت شهیدان
که از وی در جبهه حضرت عباس را تمامید پس ناکت شده و سماعی نیز آنکند چندان گریه که اشکش بزمان
روان و لغزش مانند علم سر ایمان افزاشته بیان مضمون بیانی نموده که دلاکاه میناید که مرتبه ایشان از مرتبه
شهیدی برتر است و در جبهه آن از هر وجه بالاتر بوده **مؤلفه** عین نکر که کان ظفون شود و غمناجی
بشوق جمل بستند بار کوی شهادت هزار تیغ جفا بر سر زدوی تضرع بخاک کوی و تابودشان جبین از آید
یکی دیگر از بیداران انشب دختر سید عکب جناب زینب خاتون بود که همی در بالین حضرت امام زین العابدین عمار
بر بر شاری مشغول بود و گاهی در نیمه برادر دیگر روزی اشتغال می نمود **مؤلفه** گاه شمع بر سر جفا بود
گاه دست از سر بر آید بود عارضش از ناخن غم خون چکان خون دل از ناخنش ذایم روان **مؤلفه**
که قضای در جبهه بر او بر سر و ذاع قیام می نمود که ناگاه او از گریه از قضای خیمه بکوش هوش غمگسوسه محسوسه که

وقایع شب عاشورا

رسید که شناخت بگریه مادرش فاطمه زهرا داشت بی اختیار برخواست که از خیمه بیرون آید چون بدر خیمه رسید او را زنی مانند او از حضرت خیر النساء فاطمه زهرا که بران دختر و پسر غریب مظلوم خود نوعی مفرمود
 بزبان حال میگفت **مؤلفه** بحال دختر در مانده با پسر گریه میجویم که برای که بیشتر گریه روا بود
 که بلب تشنگان رسول هزار دجله پر خون ز چشم ز گریه کم بحال پسر امشب فردا بگردد کان گرفتار
 بی پدر گریه جناب زینب خاتون کویان نیز در مظلومنا آمد و گفت ای برادر ایچسین **مؤلفه**
 بیای که پرده ناموس کبریا اینجاست بیای که بر منی چشم مصطفی اینجاست ز مرغ نایع جنابم سر و تن میناید
 صدای گریه زهرا بگوش میناید چون حضرت امام حسین این مکالمات جانسوز از خواهر شنید گریه کرد
 که پسرش آفرود و بغل کشوده خواهرم ندیده زاد را غوش کشید و گفت ایچوهر **مؤلفه** امشب آنست که
 فردا پرچ خون خواهد گریست دیده زهرا نمیدانم که چون خواهد گریست امشب آنست که فردا
 انبیا حضرت خیر البشر آفرود خواهد گریست امشب آنست که فردا دیده شیر خدا بر جفای گریه
 کردون دون خواهد گریست **ذکر و بزم از باب سیم در بیان مریخ**
 ان حضرت اصحاب خود را در شب عاشورا و رفتن بعضی از مستضعفین و ماندن جمعی از مشتهدین **الحمد لله**
الذی جعلنا من اولیاء ائمه امام الذی اصحاب کجابه اولوا الانبیاء محمد الجامدین و فخر المشهدین
 اولیاء الله الذی لا خوف علیهم ولا هم یخزنون **لم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم بما كانوا یعملون**
مؤلفه آه از آنست که روز شرافت نهر شد چون بخت اولاد حسین آه از آنست که روز احوال است
 از خون داماد حسین **مروا بستی** که چون شب عاشورا شد حضرت امام حسین امر فرمود که شا
 خیمهای حرم متصل زدند بیکدیگر انگاه اصحاب خود را از برادران و بنی انعام و یاوران و اقوام همگرا بداد
 خود جمع فرمود و خطبه در کمال فصاحت و بلاغت بیان فرمود بنوعی که از کلام جان فرای انحضرت روان شد
 دلان تازه گردید **مؤلفه** تازه شد از انکلام دلربا سر بر جانهای اصحاب وفا هر گز نمی کرد باضن میوزید
 کلبی در باغ ایمان میدمد ذکر ذکر پادشاه عالمین مستمع اصحاب بن فایحسین **بقر فرمود** **الحمد لله**
قلی الصرأ و الصرأ انا بکل بدستی که من هیچ کس را از اقرار به اصحاب خود و فاذا از تر ندیدم و نیکوتر نیافتم
 فخرکم الله خیر اخذ شمار از من جزای خبر دهد بلانید که من امشب کند بیعت خود را از کردن شمار داشتم
 زیرا که خالقی من غاوض شده است که میبیدید و این گروه از من دست بر نمیدارند تا شربت ناگوار مرا کرامین بخشاید
 تا پرده ظلمت شب جهانم آفر گرفته شما هر طرف که خواهید بروید و مرا این قوم واکذارید بعضی از مستضعفین که
 بطمع مال دنیا با اتفاق ان یکنه افاق آمده بودند چشم از دولت سرمدی و سعادت ابدی پوشیده چون
 خوشتر کشند **مؤلفه** جوختاشان نابینا بگوری زخورشید جهان گردند دوری شدند از
 روضه خلد برین دور زوصل حور بان کشند مجود بل انجاعت جاه شهادت نباشد در خور و سعادت

جزای اصحاب
 آه از آنست که روز شرافت نهر شد چون بخت اولاد حسین آه از آنست که روز احوال است از خون داماد حسین مروا بستی که چون شب عاشورا شد حضرت امام حسین امر فرمود که شاخیمهای حرم متصل زدند بیکدیگر انگاه اصحاب خود را از برادران و بنی انعام و یاوران و اقوام همگرا بداد خود جمع فرمود و خطبه در کمال فصاحت و بلاغت بیان فرمود بنوعی که از کلام جان فرای انحضرت روان شد دلان تازه گردید مؤلفه تازه شد از انکلام دلربا سر بر جانهای اصحاب وفا هر گز نمی کرد باضن میوزید کلبی در باغ ایمان میدمد ذکر ذکر پادشاه عالمین مستمع اصحاب بن فایحسین بقر فرمود الحمد لله قلی الصرأ و الصرأ انا بکل بدستی که من هیچ کس را از اقرار به اصحاب خود و فاذا از تر ندیدم و نیکوتر نیافتم فخرکم الله خیر اخذ شمار از من جزای خبر دهد بلانید که من امشب کند بیعت خود را از کردن شمار داشتم زیرا که خالقی من غاوض شده است که میبیدید و این گروه از من دست بر نمیدارند تا شربت ناگوار مرا کرامین بخشاید تا پرده ظلمت شب جهانم آفر گرفته شما هر طرف که خواهید بروید و مرا این قوم واکذارید بعضی از مستضعفین که بطمع مال دنیا با اتفاق ان یکنه افاق آمده بودند چشم از دولت سرمدی و سعادت ابدی پوشیده چون خوشتر کشند مؤلفه جوختاشان نابینا بگوری زخورشید جهان گردند دوری شدند از روضه خلد برین دور زوصل حور بان کشند مجود بل انجاعت جاه شهادت نباشد در خور و سعادت

جلد اول

۱۰۱

یک دسته دسته می آمدند و آن حضرت را و داغ میکردند و میگفتند و آنحضرت از رفتن آنها ملول و اندوهگین
و غمناک و حزین میشد عشق از اول سرگش و خوبی بود تا گریه ده که بی روی بود غیر تا گاهی در باره
کام نیست راه عشق است این ره خام نیست و باقی نماند در آن حضرت مگر جمعی از خاصان اصحاب رسالت
و اولاد و احفاد شاه ولایت که هر یک در طریق و فادیل و در کعبه صفا خلیلی بودند **مؤلف** همه
شایسته تاج شهادت همه زینبند کاخ سعادت طراز که هر یک چون خلیلی دلهر یک مکان
بطوفان بلاد چون نوح مکان میرکی بالانشاد روح بر آن حضرت رو با اولاد عقیله که گریه کان ذریه
خلیل بودند نمود و فرمود که ای مصیبت رسیدگان که در راه اطاعت خود مسلم آمده اید شما از امام مسلم
بر است راه سلامت پیش گیرید و رخت خود را از این زادی بدیاری کشید که شاید از غمال و خود شامی و از غا
عقیله اثری در جهان باقی ماند ان سعادت مندان با دیده خون فشان عرض نمودند که ای سرور دوزان و اینور دوزان
مغفرتیغیران **مؤلف** مادر در عشق زامل کشیم بیگانه نه ایم با تو خویشیم هر چند ستم کشی ذلیلیم اثر
نسلا له عقیلم مرگه از یاری تو دست بردارم و قدم بطریق دوری تو گذارم باطن مردم چکنیم که میگویند
بزرگ و امام خود را یاری کردند از ملامت خلق گذشته جواب خدا را چه خواهیم داد بخدا سوگند که دست از
یاری تو بر نخواهیم داشت تا بیایم بان زاهمی که تو مبروی **مؤلف** ملجوره بریت بر این زوم جز سانه
نوبت شاهی زوم گوزن بر چرخ برین دام بریم از زیر لوای چون شله زوم بر آن حضرت دو بخت اعتبار
و سایر بر دوزان خود آورده این سخنان محنت تر جان را بیان فرمود جناب عتبار و سایر از دوزان انحر و ناس بخلاص
است با حضرت بعقوبت که یوسف را در چاه تنها گذاشته متوجه کفان کرد بدند اغار زاری و بیقراری نمودند
و گفتند ای عزیز پد اینک کرکان کوفه و شام مهشای قتل تو استاده اند اگر امر و ز پر این ترا بخون تو آلایند و ما را
فرودگذاشته باشیم فرنا جواب پد را چه عدد اوریم **مؤلف** ما از برت ای عزیز دوزان زوم بد نام جو
نگد پر کفان زوم خندان بر گوی و فاجان بازیم تا نزد پدر ز شرم کرمان زوم پس **مسلم**
عوسجه که مسلوب بود مسلم و کند ایمان را بندگی بود محکم پری پرودین مبین غار فی مالمک طریق یقین با اند خمد
برخواست و با پشت چون کان مانند تیری دست شد و گفت ای مهر عالمیان و ای سرور اوصیان اگر سزیدانم که
هفتاد بار کشته میشوم و با تش سوخته میگردم و خاک سزما را یاد میدهند که هرگز از تو جدا نمی شویم و حال آنکه مندا
مانگشته شدنت و بعد از آن سعادت خاوداتی تا جان در بدن و توان در تن دارم در پیش روی تو محمدا **مؤلف**
گویم گفت یا بن رسول الله فدایت شوم **مؤلف** منم از عشق نشانی دارم پر مبحث جوانی دارم
زاست چون تیر بد شمن تازم که چمن پشت کابن دارم از سرگویی و فابت زوم تا که در جسم و زانی دار
پس **ظاهر** زین قبین که پیشی داشت از ایمان قوی برخواست و عرض نمود که یا بن رسول الله اگر دنیا همیشه
از برای ما باقی میبود کشته شد ز راه تو بر جای ابدی اختیار میکردم چه جای آنکه زندگانی دنیا پیش از چند

وقایع شب عاشورا

۱۶۹

نیست بخدا قسم که من میخواهم فرزند باو کشنده شوم و زنده شوم و جان خود را فدا دارم فدای تو و اهل بیت تو
تمام خاشاکه از چون تو اما می دوی اختیار نمایم و بزبان حال نمود **مؤلفه** ای ذبا افتاد کانه است
لطف دستگیر از ظهیری چون تو هرگز بر من کردد ظهیر دست و دل از دامن مهر تو هرگز بر نداشت
هرگز ایجت جوانی بود باند بر پیر بر بر حصین همدان برخواست و انصار همه آن نیز عرض نمود که تا
رسول الله خدا بر نامت نهاده که در پیش روی نوجهاد نمایم و اعصما ما پاره پاره شود و جد تو در روز جزا
شفیع ما باشد و هر یک از یاران با وفا از این قبیل گفتگو نمودند و گفتند این رسول الله **مؤلفه** چگونه
از سر کویت باختر رویم مبادانکه مبادانکه از این بحر کناره رویم کل وقایع اما اگر مبادیم نیز چه
تو در حشر حواری زار رویم پس حضرت فرمود این کتم کذالك فانظروا الی منازیکم و تصور که فی الجنة یعنی
مرگ شما در محبت من چنین زانچه قدمید بر نظر کنید بسوی منازل و صفهای خود در بهشت و بانگشت
مبارک خود اشتهاء نمود آن روشن دلان مکان و منزل حور و حضور خود را دیدند که زبان از وصف آن
عاجز و هیچ دیده ندیده و بگوش هیچ آفریده نرسیده شوق ایشان بشهادت بیشتر شد و از این بود که هر زخمی که
از تبر و نیزه و تیغ بر بدن ایشان میرسید بیشتر در نهاد گوش می نمودند **مؤلفه** هر که در سوی دل
سنان دارد که غم از جور این وان دارد تو مبادان که طالب دوست غم پیدا در دشمنان دارد هر
انحضرت جناب عباس را با بعضی اصحاب فرمود تا بر آبرفت رفتند مشک آب با جنگ و نزاع آوردند
و با اصحاب عادت نماب فرمود که از این بخورید و بنیاشامید و جامهای خود را بشوید و بپوشید که کفهای شما
خواهد بود و آن حضرت تا خیمه علی ^{علیه السلام} بر پا کردند و بجهت تهیه سفر خزند داخل آن خیمه شدند و نوره کشید
مشغول کردند و بر بر حصین همدانی و چند نفر دیگر از اصحاب بر در خیمه ایستاده بودند که چون از حضرت
فارغ شوند مشغول نوره کشیدن کردند در آنوقت بر مغفول مطالبه مضاحکه کردید کسی گفت این چه مضاحکه
مطالبه و شوخی است بر بگفت بخدا سو کند که من هرگز در مدت عمر خود در جوانی و پیری مایل لب نموده ام
و حال از این سرور و بتهادت شادم مایل لهو و لعب مطالبه کردید ام **مؤلفه** فرزاع و سر حمله فرزند من نار
ماست ساغر کف صراحی و کنگار ماست مادر شمار اهل و فاخواند می شویم خرقه چه ما کسب است که
اندر شمار ماست پس حضرت ایشان را رخصت کرد بمنزل خود رفته امشب مشغول عبادت پروردگار خود
کردند اسنان نمندان بمنزل خود قرار گرفته متوجه تلاوت قرآن و عبادت حضرت سبحان شدند هر وقت
که چون ^{قرآن} تلاوت بگوش لشکر میخسرسید او از ایشان گویا میفری بود که از طایران عرش بگوش مرغان اولی
اجتیه شاخسار و فارسی نواز لشکر شقاوت اثر از آفتابی که نابل شهادت بلشکران حضرت ملحق
کریدند و بشرت مجاورت ایشان مشرف شدند زهی سعادت ایشان وان کار دانیان که نمیشد رفتند
و نیم روز بمنزل رسیدند و شبانگاه شتاب کردند و سرگام رخت بمنزل راحت کشیدند **مجلس چهارم**

از باب سیم در بیان طلوع صبح اول روز عاشورا و بیان مقابله آنحضرت
 بالشکر اعدا تخمدك بامنیور التمر و القیر و ككرك یا نور القلب و البصر و نصلى على سيد البشر محمد جلیب
 الاکبر و وصیه الذی قال رسول الله صلی الله علیه و آله علی خیر البشر من ابی صدق کفر و علی سید المظلوم و
 امام المعصوم قتیله سبفا لاعدائهم الکونین ابی عبد الله الحسین مؤلفه روز نفل افتخار از جانب
 صبح بیرون آمدن اسب خاکی از آن صبحی که در ظهر شرفیاد اخرا اقبال دین اندر مغاک سندی
 از نور ماه مستنیر او فناد از تاب مهر تابانک سخن در جانبی که شبامان فرزند شاه لولاسر آمد و
 صبح از پرده شب با کر بیان خاک بر آمد اسنان از غم اولاد رسول بر خود طسید و ندای ناجند الله اربکوا بکوش
 موثر اصحاب دین رسید حضرت امام حسین بانگ نماز گفت و اصحاب بدوران حضرت جمع شدند و بدل از خود
 نیم کردند و نماز را در قضای آن پیشوای دین بین و سرور و مقتدای اهل یقین گذاردند پس بعد از نماز در نجف
 اصحاب نمود و فرمود کواهی میدهم که ما امر و زهمکی بد رجه رفیع شهادت پرسم و رخت خود را از این درگاه
 پر شوب بسا اهل نجات میکشیم و بغیر از حقیتة الله فی الارضین امام زین العابدین کسی از اصحاب دین و ارباب یقین
 در روی زمین باقی نخواهد ماند و ما همگی از مصیبت و مذلت دنیای فانی فارغ خواهیم گردید حضرت
 مشغول این مکالمات و اصحاب متوجه اذکار و تعقیبات بودند که او از کوس حرب از لشکر اولاد حرب مؤلفه
 چو بانگ نوکت کفر از زمین بگردون رفت بدان من افق از چشم اختران خون رفت بر و زال علی چشم چرخ کرنا
 شد بخار و از سر شکر بکوه و خامون رفت نفعه سلاح کافران و ندای مسلک من مبارز از لشکر عمر ایماز
 بکوش اصحاب دین و ارباب یقین آمدند سوار مکره مجاور و رسیده پیش خدا پادشاه که سپاه و نور دیده
 الله از مشاهده انحال امر کرد که موالیان و یارانش جمع شدند و همگی در نهایت شوق و کمال ذوق رو میزدان
 کار از نهادند و از طرفین صفوف قتال بسنه شد و مجموع لشکر قبیل و عسکر جلیب آنحضرت سی و دو سوار و جمعی
 پیاده بودند و بر زانوی هشتاد و دو پیاده و چهل و پنج سوار و صد پیاده نیز گفته اند و جنود مردود مخالف بقول
 مشهور بیت و دو هزار نفر بودند و بقول حضرت صادق سی هزار بودند و حضرت کمینه و مکره لشکر ستاد
 اشرف از زمین تین و جدید بن مظالم از اسفند و علم سعادت شیم زان دست برادر خود عباس فرزند فرمود که
 اشرف و خندق افر و خندق که ان کافران بتزینت خیم گرام حرم محترم نیایند و جنگ از یکطرف باشد و عریضه
 لشکر شقاوت و شایسته مرتب ساخته میسر و زامر و خجاج و شرفی بوشن سپرده رایت شقاوت علامت
 بود پد مولای خود داد و عریضه قلیس را سر کرده سوره و شیت بن بون اسر کرده پیادگان گردانید پس ناگهان
 پیش روی و پیاه ملائک پناه مقرب درگاه اله آوردند چون حضرت امام حسین بیایکی و بیجانی آنها را از
 دست نیاز بددگاه خالق پندار داشته اند وی رضای تسلیم این دعا خواند اللهم تعینی بر ان حضرت بخیر
 داخل شد و عثمان حضرت رسول زابرس و ذاعه ان حضرت از بیت بر شمشیر ان حضرت ابر کراسوار و بر لب

وقایع صبح عاشورا

خاصه آنحضرت سوار شده در برابر لشکر مخالف آمد و از برای اتمام حجت انبیاء و رومیاء دوزبان را که قلم وار
سر و در خط فرمان نیز بدیدار داشتند مخاطب ساخته فرمود الر تَعْلَوُا اِنَّ ابْنَ بَنِي مُحَمَّدٍ وَوَالِدَ الْكَرَامِ لِلْبَيْتِ
کامیلا ای اهل کوفه و شام و ای گروه ضلالت فرجام شمارا اینچنان سوگند میدهم که اِنَا مَبْدَانِيْدُكُمْ که من بدیده رسولم
و فرزند بنوالم و پدرم مولای من و مؤمن و مؤمنه و جد ام حضرت جدی بجز و عم پدرم حمزه سید الشهداء و برادر
حسن مجتبی است این تمامه رسول خداست که بر سر منست و این در آه اوست که در بر منست و این شمشیر این حضرت است
که هَابِلٌ كَرِهَ اَمَامَ وَاِبْنِ اِسْبَاحٍ وَبَيْتٌ كَسُوْا شِدَّةً که سوار شده ام فَهَلْ سُنْدَةٌ غَيْرُهَا اَمْ شَرِيْعَةٌ فَهَلْ كُنْتُمْ فِي رِيْبِ اِلٰهِ
مَبْدَلًا اِيَّا تَغْيِيْرُ سُنَّتِ الشَّرِيْعَةِ كَرِهَ اَمَامَ يَأْتِيْ بِدَلٍ فِي رِيْبِ خَدَائِعِ اَمَامَ اَمَّا لَعَلَّتْ مَا قَدَّمْتُمْ الطَّهْرَ اَحْمَدُ
اَحْرَمْتَ مَا قَدَّمَكَ اَنْ قَبْلُ مُحَمَّدًا اِيَّا مَنْ حَرَّمَ عَهْدًا اِحْلَالَ كَرِهَ اَمَامَ يَأْحِلُّ اَوْ اِحْرَامَ كَرِهَ اَمَامَ اَلْبِرِّ نَبِيًّا مَكْرُوْرًا
مرا بوسیده و خلعت حسین متنی و انام حسین بر من پوشانید مگر در فرموده است در حق من و برادر من که لِحَسَنٍ
وَ اَحْمَدِ نَبِيَّيْنِ شَبَابٍ اَهْلِي الْبَيْتِ جَمْعٌ كَثِيْرٌ كَفْتَنُوْا اِسْتِ يَاحَسَنُ وَاِنْ جَدَّ مَبْكُوْبٌ در دست حضرت فرمود
پس چه سبب خون مرا احلال میدانید و مرا از اب فرات منع مینمائید در آن حال صدای افغان اطفال و زنان
ذاری بلند شد که بران امام غریب گریان بودند و گریه و زاری میفودند لَمَوْلَانِ بَرْدِ اَمَلٍ وَاِنْ
رَسِيْدٌ فِجْرَةٍ نَّالَهُ بِالْاَنْوَالِ رَسِيْدٌ اَبِيْ حَسَنِ مَلِكِ اَبِيْ حَسَنِ اَزْ فَلَكَ اَمَدٌ خَالِكٌ رَسِيْدٌ حَضْرَتِ فَرُوْدٌ
لَا حَوْلَ وَاَلْقُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ و حضرت عباس و علی اکبر فرمود بر وید و بخوانم که رَسِيْدٌ كَرِيْمٌ که ایضاً فرزند
مکرم دوزان و نور دیده سیده زنان بعد از ساعوش شمارا بسیار باید که بیت خال در کربلا است در نجیب میکنند
لَمَوْلَانِ وقت خون ریختن از دیده تر خواهد شد مَحْظَةٌ حال شما انواع دیگر خواهد شد خَوَاصُّ اَنْزَالِ
همین در روز بدر باشد دختر از راه دل داغ پدر خواهد شد حضرت عباس و علی اکبر پیغام انست و از ایشان
و سنانند ان بکسای بجز چار چون شمع سوزان خوا موش شدند لَمَوْلَانِ سر بر سر دوش غصه ملاموش
شدند بستند کسب از ناله و از هوش شدند بودند قرین صد هزاران افغان چون مرغ شکسته بال
خوا موش شدند پس آنحضرت بان گروه بچیا گفت بگذارید که من بجزم رسول خدا بر کردم و دختران
پیغمبر شمارا از غریبی و بیکسی دزاورم اَمَّا بِيْكُمْ اَيْهَا النَّاسُ رَا اِمَامٌ لَعْنَةُ اَوْلَادِ النَّبِيِّ اَقْتُلُوْا مَظْلُوْمًا وَاَقْتُلُوْا قَاتِلَ مَظْلُوْمٍ اِيَّا
اِبْنَ سُوْلِ اللّٰهِ بِالْعَدْلِ اِيَّاكُمْ كَسُوْا شِدَّةً که نسبت با اولاد پیغمبر هم در وادار در اسلام و ستم شهید خوا
کرد و حال آنکه میدانید که امروز در جهان مثل من نیست اَلْبَيْتِ اَلْبَيْتِ اَلْبَيْتِ اَلْبَيْتِ اَلْبَيْتِ اَلْبَيْتِ اَلْبَيْتِ اَلْبَيْتِ
نیت من فرزند زاده پیغمبر شما نیست اَمَّا قَائِلَةُ الزَّمْرِ اَبْنَتِ مُحَمَّدٍ اُمِّي وَاُمِّي اَيْضًا جَنَّةٌ وِعَقِيْلٌ اِيَّاكُمْ اَمَامٌ دَرَمَنُ
قَائِلَةُ زَمْرٍ وَاَبْنَتِ مُحَمَّدٍ اُمِّي وَاُمِّي اَيْضًا جَنَّةٌ وِعَقِيْلٌ اِيَّاكُمْ اَمَامٌ دَرَمَنُ
شده و طعنهای من از عطر بیتاب گردیده اند پس اگر و بچیا گفتند و در عین انقول اِيَّاكُمْ اَبْنَتِ مُحَمَّدٍ اُمِّي
سبیل بخواهید بر بوی لب و آنگذ این صفات را نیست از برای تو با آنچه طلب میکنی اِيَّاكُمْ اَبْنَتِ مُحَمَّدٍ اُمِّي

کاس الموت دست از تو بر میداریم تا شربت مرگ را بنویسند تا این بر سر سعد امین تیری بجان نهاده بخا
 عسکر انجذاب انداخت و گفت ای امیر کوفه و شام کواه باشی در نزد پسر زبانه اول کسی که تیر بان
 حضرت انداخت من بودم سبک دهنه جمیع انکاران تیرها را از کانهها کرده بخان این بر کنده است
 العزیز انداختند و کسی باقی ماند که مجروح نشد و او ایله فرزند ساقی کوثر ابی خواس حد و کشته شد
 نمودند اما میبخت جان کینش کشودند گفت سبط رسول بان زبانه دعوت گفتند گفت فرزند اول
 با اولاد هندش دلاکت کردند بضمی گفت فضیلت دین از دوسوق گفت حرف دشمنی شنید طریق و ناپه
 از امام جفا بش آمدند سخن از نوش گفت بر و پیش زدند پس دست مبارک فرار کرد و محاسن شریف خود را گرفت
 در آنوقت پنجاه و هفت سال از عمر بفر کشته بود فرمود غضب الهی شدت گرفت بر ره بود در وقت
 که گفتند عزیر پسر خداست و شد پد شد خشم پروردگار بر رضای در هنگامی که گفتند عیسی پسر خداست
 و شد پد خواص شد غضب خداوند جبار بر این گروه اشترار که فرزند پیغمبر خود را بقتل میرسانند فرمود
 بخت خدا را بر شما تمام کردم و حالا بغیر از صبر و شکیبایی دیگر چاره ندارم با عدم سامان وقت اضداد
 و اعوان با چند نفر از بزرگان و نیکوکاران با شما جهاد میکنم و میدانم که همه شهید خواهید شد و من
 توکل بر خدا کردم و شما آنچه خواهید بکنید بکنید بجز آنکه اگر دانید و نیز اصحاب خود آمد و دل مجاهد
 ان میدینان کافر کثیر فساد مجلس **بسیار از باب سیم در باب کشت حرمت سر و شهادت**
 و شرف شهادت رسیده که **مَحْمَدُكَ يَا مَنْ يَجِبُ التَّوَابِينَ وَيَجِبُ الْمُطَهَّرِينَ وَتَشْكُرُكَ يَا غَاثَ الدُّرُوبِ
 الْمُسْتَغْفِرِينَ اِهْدِنَا إِلَى طَرِيقِ الْاِثَابِ وَصِرَاطِ الْاِسْتِثَابَةِ بِحَرَمَةِ قَبْرِ الْاَبْرَارِ سَنَدَ الْخَاضِعِينَ وَسَبْدِ الْاَخْرَاءِ
 اَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَوْلَانِي** ناری بکنه فرات پناهی ده اندر ده توبه آنچه میدانی
 غم کین گناهم زگرم شادم کن از قدیم زمانه از آدم کن بکنار دگر مصطفی بخش مرل یا انکه بشاه کربلا
 ای کاش که من بگر بلا میبودم در زمره اصحاب مغامی بودم حق تو وحی بداد و فر شاد و گفت هیچ چیز را
 در دنیا دوستی از ناله و زاری و گریه گناهکاران ندارم که ایشانرا بجز از من فریاد رسی نباشد **روایت**
 کرده اند که هر شب فرشتگان از آسمان نذاکند که **هَلْ مِنْ سَائِلٍ مِنْ نَائِبِ اِيَّا هِيَ سَائِلِي هَسْتَ** که توبه از
 گناه کند و از ما طلب امر زین کشته **ناهدت** در روز خبر روی او بر بندیم و هفت در هفت بر روی او کشانیم
**حَقِّقْ فَرْمَا يَدِ مَا يَفْعَلُ اللهُ بَعْدَ اِيَّاكُمْ اِنْ شَكَرْتُمْ وَاَمْنَمُ بَعْنِي مَرَابِدَابِ كَرُونَ شَاهِجَا كَارِ بُوْدِي اَكْرَشَمَا
 شَكْرِي كَرِيْدِ وَاَسْتَفْغَارِ مِيهَرُوْدِيْدِ اِنْ حَضَرَتِ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَكْرَمَ تُوْبَةً شَرِيْطَةً اَرَادَ اَوَّلَ اَيَّامِنَا فِي
 اَزْكَدَشْتِه دَوِيْمِ نَاوَزْدَا شَتْنِ فَنَسْرَا اسْتَدْرَا اِنْدِه مِيْمَرِ دُحَقُوْقِ چهارم از آی فرضیه پنجم آنکه گوشت حرام بدن
 خود را بر پاوست زایل کردن ششم نفس را طاعت چنانیدن بعد از اینکه حلاوت و شیرینی معصیت را
 چشیده باشد هرگاه باین شخص خصال قیام نمازی توبهات قبولست حضرت رسالت پناه فرمود که خنک**

شهادت خضر

۱۷۳

ان بنده که فرزای قیامت چون نامه اعمال او را بدستش دهند در زیر سرکناهی استغفر الله نوشته باشد پس ای پو من مرگه کناهی از توست زنده از ان استغفار کن بنوعی که مذکور شد هیچ میدانی که بهترین توبه کنندگان کیست خیرین بنده را پاجی است که اولین قدم در راه بندگی سر زار و در پیش روی سید الشهدا گشت بحر که جان بازی بنیاد او کرده اند که چون خریدید که کار بخار به انجامید بنزد عمر سعد آمد و گفت ای مرزبان مرد که حکم گوشه شیر خداست و نور دیده محمد مصطفی است جنک خواهی کرد گفت بلی چنان جنک خواهم کرد که سرفنا جدا شود و دستها بریده گردد گفت ابا با آنچه میگوید که دست از او بردارید از بی نیش و پد عمر گفت اگر اختیار با من میبود راضی میشدم ولیکن این زیاد راضی نمیشود پس خراجی خود برکش و باقره این فیس گفت که اسب خود را بداره گفت بلی این بگفت و روانه شد فیس میگوید که مردم که میباید که اسب خود را بدهد و اگر که میخواهد بخدمت حضرت امام حسین رود من نیز با او رفیق میشدم تا گاه دیدم که رو بپشگران حضرت روانه شد پس مهاجرین او را رسید دید که لوزم براندام او افشاره مهاجر گفت که ای پسر من ترا شجاع ترین اهل کوریه بشام میدانم این چه حالت است که در تو مشامه میکنم حرکت چنین نیست که تو کان کرده ولیکن خود را میباید بهشت و دوزخ مرد در کرده ام و نفس من بهشت و اختیار نمود و اگر مرزبان را بهاره کنند یا بسوزانند اختیار دوزخ نخواهم کرد دیگر مرزبان است باخت و بخدمت سید الشهدا شرافت و دست بر سر گذاشت و گفت خدا را توبه میکنم توبه مرا قبول کن بدستی که دهی دوستان تو و فرزندان پیغمبر ترا دریم **مؤلف** سوی شده درین کوریه کمان نوصر که خار خجالت بنیاد است نبر اشک زمین که بر او بر دل خونین گواه او ملک سیر و شامه سوز جگر در دیشما نیش باعث عفو گناه داغ پشیمانیش موجب رفع ضرر گفت که ای شاه دین صاحب تاج و کرم و ارب علم رسول حضرت خیر البشر خادم درگاه تو خلیل ملک جللی بنده فرمان تو حین و دین بر سر کسب کویت بود قبله اهل نجات قبله رویت بود که اهل نظر مان من اجاب گشت در پاسخ جان مسکن اعلائی نوست برای سفر نامه عصیان بگفتم ام عذر خواه از سر لطف و کرم از گنهم در کند میگفت یابن رسول الله فدای تو شو و در سپاهم عذرم بپذیر افتادم دستم کبر شایسته دوزخم بطلب جان آمد ام گناه کار رفتم پشیمان امدم جفا کار بودم و نادار شدم خون خوار رفتم غم خوار امدم دل از رفتم دلفکار امدم یابن رسول الله بنده هست از ادش کن شرمند هست دلشادش کن ایشغ غاصبان منم خ که اول شرم بر شاک رفتم و نگذاشتم بر کردید اکنون خود بر گنم و من تو را باین مکان آوردم ولیکن پندارم که ایشان با تو چنین خواهند کرد آیا توبه مقبول میشود حضرت غم بود آری مرگه توبه نمایی خداوند غفار امر ز کار توبه است قبول میکند حرکت پابن رسول الله سنوری ده که اول من بگفت این کاران روم و خان خود را فدای فد و در میان کم یابن رسول الله **مؤلف** یوسف مصر شهادت نویی بمخواهم اول آنکه خبر بدارشود من باشم پس از ان سرور را خراجان من بیافته روانه میدان کار زار کردید و چون حر و زانه میدان میشد با خود

میکند

میگفت و میرفت **مولف** شکر الله که زغم شاد شدم بندگی کردم و از ادا شدم کار فرمای زمامداری
 که ز شاکر دیش شاد شدم دشمن این ز یاد بیدین دوست با حیدر و اولاد شدم چون هر بزرگوار
 شاه مظلومان و سرور آزادگان بمیدان گروه بچینا و دشمن دین خدا آمد در برابران گروه ضلالت بستر شاد
 و این ایات آغاز خواندن رجز نمود اقی انا الحمر و ماوی الصیفی اضرب اعناقکم بالسيفی عن خیر من خل ما یضرب
 الصیفی اضربکم و ماوی من جفی یعنی بدستی که منم حر و ماواوی من در کنار رودخانه ایست که میزفر کرده است
 شمارا بشیر از جانب بهترین کسی که حلو کرده است بزین نبره بیاب میزفر شمارا از غمی سیم بدی و شجاعان لشکر
 بد که هر یک در برابران دلاوری آمدند ان شیر مگر که هیچا انها را بر خاک هلاک می افکند و در مبارزت داد
 مردی و مردانگی میداد و جناب سید الشهدا او را میدید که در طریق خان نشاری و یاوری ان سرور عالمان
 چنان کوشش مینماید تا بعد از آنکه چهل نفر از ان بیدیان بخاک ممر که قتال افکند و بدست نیزان روان نمود
 اسب و دایمی نمودند انسالت طریق و فای پناه منوجه قتال اهل ضلال شد و این رجز را میخواند اقی انا الحمر و
 بخل شیخ من ذی لبه زبر و لبس الجنان یعنی بدستی که منم حر و فرزند حر شجاعتر از مرد دلیری که از جانب خود
 جدا شود و بدین من ترسناک نزد حمله کردن و یا دار من نزد خشم کردن اعدا رجز خوانان نبرد می نمود تا آنکه از بسیار رجز
 و جراحی که ببدن شریفش رسید بود از پا درآمد **مولف** ز پافنا در سرافراز نشان آمد فدای سرور
 سالار دین حسین آمد اصحاب حضرت امام حسین چون دیدند که حرا از پا درآمد و پیمان خدایش بر سر آمد
 خود را باور رسانیده ان عزیز بخت خونرا از میان کرداب بلا کشتی نجات عالمان رسانید و هنوز مدتی از حیات
 او باقی بود و خون از زخمهای او می ریخت حضرت امام حسین دست مبارک بر روی او کشید و فرمود چنانچه
 ما در نام ترا حر کرده در دنیا و آخرت حر می یعنی ازادی و حر از بشارت کلام مجتهد فرخام ان سرور انام بزبان حال
 میگفت **مولف** هزاران شکر از ادهانم غلام سرور از ادا کانم مراد ردل نبود الا نعم دین محمد
 که این غم شاد نام فدای سرور دین شد مرا سر نشان مقدم او کشت جانم گویند ای تو باین مسروح
 او را شهید کرد و چون مرغ و وحش بر باض چنان پرواز کرد حضرت علی اکبر بزبان وی آمد و این مرثیه را خواند
 لنعم الحمر حری رباح صبور عند مختلف الزمان و ضم الحمر از نادای حسینا فجاء بنفسه عند الصباح
 فیارق باضف مجحان و زوجه مع الحور السلاخی یعنی مرثیه نیکو حریت حری رباح صبور است نزد آمد
 شدت ها و نیکو حریت در هنگامی که نذا کرد او را حسین پس آمد در برش آمد او جان خود را فدای حضرت
 نمود ای پروردگار من ضیافت کن او را در بهشت و نزدیک او را با حور بان خوش منظره می سعادت ان مجاهد
 که مانند خود را از قید بندگی جدا و جنود جهل برساند و خود را سلطان عضل و عسکر عقلیه رساند نفس
 طالب جنان قرب و تقرب کرد و درخت از دنیا رعد و در می پروان برد اللهم اجعلنا من موالیه و موالیه
 موالیه یا و ای المؤمنین و الاحرار و محبت المحبین و الابرا ببحق محمد و اله الاطهار مجلس ششم از

باب سیم در بیان شهادت با سعادت فرزند محمدان پسر بن حسین مدافع رضوانه علیه السلام
 الذي مدانا الى طر يق حجة حتى الحسين وصيته من الباكين وغراء المستهددين مع الحسين اجابته
 خير البرية وانصاره قتل الكفرة رضي الله عنهم سيما شهيد الشهير ناصر اولاد الرسول البربر المحسنين
 اعلى الله مقامه ورفع الله رجاؤه **مؤلفه** اين بزرگان داستان تازه ايت شرح احوال بلند
 اوازه ايت بشويد و يا دگر بدايه ان رسم خان بازي بشاه انرو خان سرور ابرو غزالين
 فابدامل و فابغض حنين كاشان روزي كه مانند او بظهير ميشدستم من و داي چون پسر شاه
 كونه جابر ازار بود قبله كاهم كعبه ازار بود **مركوبت** كه چون جناب حرد در كتاب سعادت
 انتساب انرو در ازار بدجبه شهادت رسيد يك صاحب سعادت نام انحضرت كشتريان كالاه
 شهادت و طالبان دولت سعادت بودند ميآمدند و اجازه حركت حاصل مي نمودند و بشوق تمام
 طرف سعادت ابد پراي مي نمودند و انحضرت مي فرمود كه برو كه اينك ما نيز از شما مي رسم بلي تا فاند ما لا
 ايمان تمامي اهل كار و انرا از راه راست بمر منزل ايقان و از بل صراط مستقيم كه معبر اهل خوف و پيم است
 نكند اند خود پيشتر عبور تواند نمود **مؤلفه** تا مانند بر بل خسته از كاروان كاروان سالار بكم
 مي كشد انجاعتان و مركبات مي فرزند حضرت از اينك انلاوت مي فرمود **فهم من قضيته و منه من**
تظنرو و ما تذكروا بديلا بر بعضي در خبر شهادت خود را در يافتند و بعضي انظار مي كشيدند و بديگ
 نگرديدن خود را بگذر و موافق روايات معتبره است كه در انوقت ميان اسمان و زمين از ملائكه
 نصرت انحضرت آمده بودند و انحضرت قبول فرمود **مؤلفه** كسي كه هست فزون قدش از انجا
 خليل چگونه نصرت خواهد غيبت جليلي **يك** از مشاهير اصحاب حضرت امام
 حسين پسر بن حسين مدافع بود و بزرگسالكي بود فرزند و غارچه بود يكانه قاري قران صاحب ايمان زاهد
 بشبه و قرين غايبي از روي يقين بنده شايسته خداوند ديان و محرم اسرار امام زمان در وقتي كه حضرت
 سيد الشهداء از براي امتحان با اصحاب سعادت ناب فرمود كه من بعت خود را از شما بزرگتر است مركبات
 خوشتن كيريد و بيمكاني خواهيد برديد بزرگه اينقوم مرا مي طلبند و بديگري رجوع ندارند بر هر خواهانست
 عرض نمود **مؤلفه** كه قرب تو نور و دوريت نار اصحاب تو بهتر از اختيار از بعد تو نار كفر ظاهر
 از قرب تو نور و بدبار خاشا كه كند بر در دهر دوری تو اى امير اراد گفت يا بن رسول الله
 خدا بر ما منت گذاشته است كه در پيش روی تو جهاد كنيم و اعضاي ما پاره پاره شود و جد تو رسول خدا
 در روز جزا شفيع ما گردد در ستكار نميشود كسي كه فرزند پيغمبر خود را ضايع و تنها گذارد
 و او را ياري نخواهد اف بار بزرگ و نخواهد بود در روز قيامت از براي او مكر عذاب اليم و ندامت در هم
 مي كند خوش آنكه در پيش رخك دشمن من خيبر ندمن ناله ديگر كم او خيبر ديگر نند **مركوبت**

حَدِيثُ

۱۴۸

که چون در روز عاشورا دید که سرور شهید با اصحاب در برابر لشکر اعدا چون جنود عقل در مقابل لشکر
جهل ایستاده بودند و آن حضرت اعدا را در خیرگی و اطفال را در نشنکی واضطراب میدید در آن
وقت بر بندگان حضرت آمده عرض نمود که باین رسول الله فدای تو شوم مرا اجازت حرکت مخالفان
نادمار از این قوم اشتر را بر آورده و قدم در معرکه جان بازی گذارم و بزبان حال میگفت **لَوْ لَغِبِ**
اِقْبَلَهُ خَلْقٌ خَلَّاقٌ شَائِبُهُ تَبْرِنُ خَلْقِ خَالِقٍ هَرَكَةٌ بَكْوِي تَوْفَدُ اشْدُ قَرَابِي كَعْبَةِ وَفَاشْدُ
شَائِبُهُ قَرَبِ كَبْرِيَا اَوْسْتُ زَيْبِنْدَةُ خَلْعُ وَفَا اَوْسْتُ مَن كَرَجِدُ حَقِيرَةٌ مَتَمَدُمُ اِز لَطْفُ تَوْ
سَا زَارِ حِنْدُمُ نَا حَبَانِ بَنِي مَن حَقِيرَاتُ تَا زَنْدَه بَكْوِي تَوْ بَرِ زَاتُ سَرِ اِز قَدَمِ تَوْ بَرِ نَدَا دُ
نَا دَرِ قَدَمِ تَوْ حَبَانِ سِنَا دُ پَرِ مَبَالِغِهِ سِنَا دُ نَعُو دُ تَا وَخَصْتُ حَرْبِ مَخَاصِلِ كَرِ دَرِ وِ مَبِيدَانِ كَارِ زَارِ نَهَادُ
حَنَمِ اِز حَبَاتِ كَبْتَرِ دَسْتُ جِنَادِ كَشَادُ وَ چُونِ بَرِ بَرِ زَارِ اَنَكْرُ وِ صَلَا لَكُ دُ سَيِّدَانِ رَجَزِ اِز حَوَانِدِ
اَنَا مَبْرُورُ وَا بِي حَقِيرَةٍ بَعْرِ فَبَا اَلْخَيْرِ اَمَلِ اَلْخَيْرِ اَضْرِكُو لَا اَرِي مَن ضَرِي كَذَاكُ فَعَلِ اَلْخَيْرِ مَن بَرِي
بعضی منم بر پریدم حقیقت است می بیند اصل خیر از ما خیر منم شما و نمی بینم ضرری و این قلعه خیر است از منم بر
پس همیشه انبشار از میان بر آورد و بان جماعت اشتر را حمله آورد و داد مردی و مردی از آنکی داد و مرد از جمله
میگردد تا سویی نفر از آن گروه را بسفزار فرستاد و فریاد میزد و میگفت نزد من ایستد ای گروه بی رحمان و امی کشنده
اولاد پیغمبران در آنوقت نیز بدین معقل در برابر برآمد و از روی طعن گفت ای بر سر کواهی میدهم که تو از
نماز گذارند تا گاهی بزیر گفت بیا که تا تو نباهل کنیم تا امریک دروغ گو باشیم بتبع دیگری کشته شویم پس نزد
ضرری بر سر کرد مطلقاً از نکرد بر سر بیخی حواله میدید نمود که بر خود او آمد و شکافت و بر سرش رسید و
نیز من افتاد و بر زانبتاده بود مثل مردان مرد مبارز طلب می نمود و بر میخیزد و میسره میساخت و من برو
می انداخت و مرد و لشکر تمامی متوجه نظاره مردی و مردی از آنکی او بودند پس او پس بر و باه بازی ضرری بر پروردان
شهر دل از آن ضربت عاجز شده از یاد زامد و ایام حیاتش سر آمد و حباب جاودانی یافت و افتاب کرامت
با و تافت زهی سعادت استغارت مند که در راه رضای خداوند چشم از ماسوی پوشید و پیمان شهادت داد
نوشید و این سعادت ابدی و دولت نرمدی نصاحب بصیرت و راضان مقام حقیقت بود **لَوْ لَغِبِ**
بر اندوده سالار ابرار بکوی کعبه اقبال احرار بصد امید و صد حرکت فدا شد فدای سرور اهل صفا
شد جاوشد کشته آمد دیگری باز بنزد اخذ او ند سرافراز که مرغ روح او از ایشان خواست کون
ایروردین نوبت مناست چون اصحاب سعادت مناب نفس بر رویان حیدر منام حسین آوردند حضرت
فرمود آن بر من عباد الله الصالحین **دَرِ كِتَابِ نُوْرِ الْاِمْتِرَانِ وَ مَرَدِ اَمْتِ** که فائز
بر بر سر عی داشت نزد وی آمد و گفت بریز که از مفران درگاه الهی و یاری کنندگان عترت رسالت نباهی بود
کشی و جواب و جواب غیر از او در روز جزا خواهد داد اتملعون شبان شد و از لشکر گاه بیرون رفت و خوف بود

شهادت کوهک

۱۷۲

غالب شد و فریاد کرد تا مردم بجهنم واصل شد مجلس کفتم از باب ستم در بیان
شهادت صاحب سوادین بدی و هب ابن عبد الله کلمه
المحمد لله الذي قسب لنا ولاية سيد المظلومين وجعلنا في عراة من الباكين الامام الذبيحة
امين الوحي وصاحب اللوآء وابوه حجة الله على الارض والسماء امة قمرهالة المانر واخوه نطفة دائرة القفا
زوجته خير الازواج وولده في مشكوة الهداية الشراج نور التيرين ابي عبد الله الحسين عليه السلام وعلى
وعلى اصحابه ولحياته **مولفه** خانم فدایا بن دین فخر عالمین سالار سردان سران جلد احسین
انقبه کلامه و فامخر انام خان امیر بیدرودان شهنشین و خشنده کوب شرف شاه اولیا خورشید
اسمان وزمین نور مشرقین کاشان زمان که کرد و هب جان فدای تو و از همت تو کشت سران از نشانین
مانند و هب ان محطه مادرم از کشته کشتن پیرش داشت شوروشین **بر دای صبر** فرزندان و خان
کاملین و پروردگان دامن تربیب غارین مخفی تا د که حق جلد و اعلی در کتاب مبین بجهت احترام مادران و پدران که
واسطه ایجاد فرزندانند میفرماید که از آنست که لولوا الذین یعنی شکر کنید مرا و مادران و پدران خود را هم
چنین حضرت رسالت پناهی فرموده است **لجنة تحت اقدام الامهات** یعنی بهشت در زیر اقدام مادرانست
مرویت که در عهد حضرت رسالت رسالت پناهی جوانی بود که اسم او علقمه بود او را مرض موت عارض
حضرت رسالت را خبر دادند بیا دت او قدم و بجه فرمود او را در حالی یافت که در پیش سپاه شده بود و حضرت
تلقین شهادتین بوی فرمود اجابت نمود اصحاب هجرت نمودند که با سبب این چیست زیرا که او را مؤمن
میدانستند و بدی او را ندیده بودند رحمت عالمیان و صفوت آدمیان مادر او را طلبید و گفتش خالی
کرد که عصیا که از وی دیده بود بعرض اشرف کائنات رساند مادر علقمه عرض کرد که یا رسول الله شهادتین
تجد بود و روزها بر اسم تقید قیام مینمود شب بقیام و روز در صیام بود ذکره میداد و دست کبالت موا
میگشاد در رخ انبیا و در جهات اجتهاد مینمود حضرت فرمود که جز اینم از چه سبب چون تیره بختار و سبب خالت
او نبی است این صلح ایان و از ارضی هستی یا نزن عرض کرد که نه یا رسول الله بجهت آنکه رضای زنا بر صفا
من انصبا میکرد رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که ای زن بیار پیش از آنکه در گذرد از تقصیر او در گذر قبول
نمود هر چند اصرار فرمود زن مضایقه کرد حضرت تا فرمود تا هب بر بسنار جمع کردند و اتر زدند پس فرمود که
را دقت آنندان که مادر او از وی رضی نیست چون مادر علقمه اتر را فروخت و پسر را سوخته یافت گفت با
رسول الله از وی رضی شدم تو نیز از تقصیر او در گذر و الفور روی علقمه سفید کردید و شهادتین بر زبانش
جاری شد و سفید و از جهان بچنان تشاف زه سعاد فرزند آن نیکو سیر که در متابعت و خدمت مادر
پدر که همت بندند و بجان و جان کوشش نمایند مانند هب ابن عبد الله کلمه رضی الله عنه که در صحای کربلا
با مراد فرشته لغای جان خود زانای میداد شهادت **مؤلف** جوانی بود تازه داماد و در بوستان ایمان